

تبریزیان چون دست بخون دیلمان آغشته از مرزبان سخت بیمناک بودند
 بیاری دیم بر خاسته درهای شهر را به بستند مرزبان گرد شهر فرو گرفته در این
 میانه می کوشید که از ابوالقاسم دلجوئی کرده بار دیگر اورا بسوی خود بکشد
 و نامه ای بدو نوشته سوگندها یاد کرد که هر گاه باز پیش او آید از گذشتهها
 چشم پوشیده جز مهر و درستی درباره او رواندارد ابوالقاسم پاسخ داد که من
 از دیم بیمناک شده بتویناهیدم و چون از تو نیز بیمناک شدم تا گزیر بسوی
 دیم باز گشتم اکنون هم جز ایمنی بر جان خود آرزوئی ندارم تو هر گاه
 مرا بر جانم ایمن ساخته از کارم معاف داری که پس از این بگوشه بنشینم پیش
 تو می آیم مرزبان این خواهش را پذیرفته با سوگند و پیمان اطمینان با ابوالقاسم
 داد . در این میان چون کار محاصره بدرازی انجامید دیم روری بارو
 را شکافته با گردان و سالوکان که گردش بودند از شهر بگریخت . مرزبان
 از دنبال ایشان ترفه ترسید که مبادا به جنگ بایستند تبریزیان نیز از شهر
 بیرون ناخته از پشت سر حمله آوردند . دیم باردیگر شتافته بآن شهر دست
 یافت . در تبریز هم ابوالقاسم از شهر بیرون آمده بمرزبان پیوست . لیکن
 تبریزیان ایستادگی می ورزیدند و در اینمیان خبر دست یافتن دیم
 باردیگر بمرزبان رسیده بخشی از سپاه را گرد تبریز گذاشته خویشان با
 بخشی دیگر بحال اردبیل شتافت . (۱۹)

(۱۹) ابن مسکویه نمی نویسد که انجام حکار تبریز بمرزبان چه بود آیا با جنگ
 بدانجا دست یافت یا باشتی و زینهار ؟ هم چنین معلوم نیست که سرکردگان سپاه
 مرزبان از جستان یسر شرمزن و مهلبی و دیگران که گفتیم در تبریز در بند بودند
 چگونه از آنجا رهائی یافتند . آیا ابوالقاسم همراه خویشان پیش مرزبان آورد یا
 پس از دست یافتن مرزبان به تبریز آزاد شدند ؟ این نیز باید دانست که تبریز
 از سالیان دراز بدست روادیان بود لیکن در این حادثه نامی از ایشان برده نمی شود .
 همچنان ابن حوقل در سال ۳۴۴ که پادشاهان بومی را که با جگزار سالار بودند
 می شمارد ابوالهجه روادی را خداوند اهر و ورزقان می شمارد و از تبریز نامی
 نمی برد . معلوم نیست این شهر بچه جهت از دست ایشان بیرون شده بود .

محصارہ مرزبان
 اردبیل را ؛ بود چه سختی و استواری آن شهر می دانست و
 مرزبان از دست یافتن دیسم باردیل سخت دلگیر
 کینه اردبیلیان که دیسم رابه شهر خود راه داده بودند در دل گرفت.
 و چون باردیل رسید گرد شهر فرو گرفته کسی را نیز بتارم پیش برادر
 خود و هسودان و دیگر خویشاوندانش فرستاده بکمک خود خواند و در
 محاصرہ شهر سخت می کوشید.

دیسم این دفعہ محمد نامی را پسر احمد که نعیمی معروف بود وزارت
 داده بود. مرزبان او را فریفته و عده وزارت خود داد و چون
 محاصرہ شهر بدرازی انجامیده کار آذوقہ سخت شد دیسم از نعیمی چاره
 خواست که چه باید کرد. نعیمی گفت چاره جز این نیست که بزرگان و
 پیر مردان شهر را پیش مرزبان بیرون بفرستی که از او زینهار بگیرند
 و سپس شهر را بدو سپاریم. دیسم چون ناکزیر شده بود سخن او را بکار بسته
 بزرگان شهر را بطلب زینهار بیرون فرستاد. لیکن نعیمی بمرزبان پید فرستاد
 که بزرگان را نگهداشته اجزۃ بازگشتن ندهد و مرزبان پید او را بکار بست.
 و چون این خبر بشهر رسید مردہ بر بزرگان خود ترسیده بشور بدند.
 دیسم ناگزیر از شهر بیرون شتافته نزد مرزبان رفت. مرزبان او را بسیر
 فواخته ایمنی داد و نعیمی را چنانکہ وعده داده بود بوزارت خود بر
 گزید و چون بدرون شهر آمد از بزرگان آنجا لہی بسپار بگرفت و
 بسزای یاری کہ بدیسم کرده بودند فرمان داد کہ بدست خود بیروی شهر را
 ویران سازند. (۲۰)

از این پس مرزبان را حریف و دشمنی در بر آید و سرانجام

آذربایگان و اران ارمنستان تا دربند و شروان زیر فرمانروایی او آمده در همه شهرها خطبه بنام او خواندند و چنانکه خواهیم دید همگی پادشاهان و فرمانروایان بومی که در این ولایتها بودند فرمانبری و باجگری او پذیرفته بودند. امادیسیم پس از مدتی که پیش مرزبان بود ازو خواستار شد که با خاندان و کسان خود بیکی از دزهای تارم رفته در آنجا با دخل و برداشت ملکهای خود سربرد. مرزبان این خواهش او را پذیرفته با خاندان و کسانش بتارم فرستاد و در آنجا بود تا در هنگام گرفتاری مرزبان بدست رکن الدوله دوباره با آذربایگان آمد و انجام کار و روزگار او را سپی خواهیم نگاشت. (۲۱)

هجوم روسان به اران یکی از حادثه های بزرگی که در زمان پادشاهی مرزبان روی داد هجوم روسان و تصرف برده :

بر اران و دست یافتن ایشان بر برده کرسی و بزرگترین شهر آن ولایت بود. روسان در این زمانها ملت چندان بزرگ و بنامی نمودند و در سرزمینی که در نزدیکیهای دریای بالتیک می نشستند صدها فرسنگ از اران دور، و دولت نیرومند خزر و برخی ملت های دیگر در میانه فاصله بودند با اینهمه چون ایشان در کشتی رانی و دریابیمائی مهارت بسیار داشتند و مردم دلیر و جنگجو بودند از رود « ولگا » که آن زمانها بنام « اتل » معروف بود با کشتی ها بدریای خزر در آمده در اران کیلان و مازندران و گرگان که بر کنار دریای مذکور نهاده اند به تاخت و تاز و تاراج و

(۲۱) آنگاه در باره جنگهای مرزبان و دیسم و تبریزیان نگاشته ایم از کتاب

تجارب الامم حوادث سال ۴۳۰ است مگر برخی مطلبها که از این حوقل نقل کرده و در حاشیه قید نموده ایم.

یعنی می پرداختند و کشتار و خرابی بسیار می کردند .
تا آنجا که ما آگاهی داریم از زمان فرمانروائی داعی کبیر در مازندران
تا زمان پادشاهی مرزبان در آذربایجان که هفتاد سال کما بیش است سه بار
هجوم روسان را بر دریای خزر و سرزمینهای کنار آنندریا در تاریخهای
یاری و تازی ضبط کرده اند (۲۲) و این هجوم که ما میخواهیم بشرح
آن پردازیم چهارمین آنهاست .

اما شرح این هجوم را ابن مسکویه که خود او نزدیک بزمان
این حادثه میزیسته و چگونگی را از کسانی که در آن و بر دعه حاضر و حادثه
را با چشم خود دیده بود تحقیق نموده در ضمن حوادث سال ۳۳۲
به تفصیل می نگارد . ما نیز بهتر میدانیم که عین آن تفصیل را بی
کم و بیش ترجمه نمائیم و ای در باره سال حادثه چون نوشته ابن مسکویه
خالی از اشتباه نیست تحقیق خود را در آخر خواهیم بگاشت . می گوید:
« روسان طایفه بزرگی هستند و هیکهای قوی دارند . مردمان
دلیر و جنگی اند که گریختن ندانند و هر گداه از ایشان در جنگ بید
کشته یا کشته بشود . از عادت ایشان است که هر گداه گذشته از سلاح
جنگ خود را با بسیاری از ابزارهای صنعتگران نیز از تبر و زره و چکویج
و مانند اینها می آرند . در جنگ ، حره و سیر می جنگند و شمشیر نیز
حمایل می کنند . عمود و سلاحی همچون دشنه نیز از خود می آورند .
همگی پیاده جنگ می کنند و نیزه این گروه که [در] آمد بود .

(۲۲) برای تفصیل این هجوم به کتاب «تاریخ روسان» مراجعه کنید .

حاصل شده از «روایت روسان» که عینی است در روز ۱۰ به در

بر این چاپ شده دیده شود

چه ایشان بدریائی که نزدیک مرزوبومشاف است (۲۳) رسیده از آنجا برود بزرگی که «کر» معروفست و از کوههای آذربایگان و ارمنستان برخاسته بدریا میریزد در آمله بودند. و این همان رود بردعه است که تنبیه دجله اش میخوانند.

باری چون روسان به رود کر رسیدند گماشته و جانشین مرزبان در بردعه با سیصد تن از دیلمان و همان اندازه از سالوکان و کردان بسر ایشان رفت. مردم را نیز شورانیده پنجهزار تن کمابیش از ایشان داوطلبانه و بنام جهاد باو پیوستند و چون بیش از آن روسان را ندیده. دلیری و پرزوری ایشان نسنجیده بودند آنان را همچون رومیان و ارمنیان پنداشته بر خود مغرور بودند.

ولی چون دو گروه بهم رسیده صف های جنگ آراستند ساعتی نکشید که روسان حمله سختی آورده مسلمانان را از جا کنند. همگی. داوطلبان و سپاهیان رو بر گردانیده بگریختند. مگر دیلمان که پای فشرده جنگ کردند ولی ساعتی نکشید که همگی ایشان کشته شده تنها برخی سواران گریخته جان بدر بردند. سپس روسان از دنبال گریختگان آهنگ شهر کرده بدانجا دست یافتند. از مردم تنهادسته ای که اسب و ستور داشتند سوار شده از شهر بگریختند.

کشتار روسان مردم ابن مسکویه می گوید: «ابوالعباس پسر ندادار و بردعه را: دسته ای از محصلان بمن نقل کردند که روسان چون به بردعه رسیدند منادی فرستاده ندا در دادند که: ما را با شما گفتگوی دین نیست ما جز فرمانروائی نمی خواهیم از ما نیکو رفتاری از

(۲۳) مقصودش دریای خزر است ولی ما گفتیم که روسان صدها فرسنگ

از دریای خزر دور بودند و با کشتی ها از راه رود ولگا بدانجا میرسیدند.

شما فرمانبرداری . لیکن چون مسلمانان و سپاهیان از دیگر شهرها این حادثه را شنیده دسته دسته آهنگ برده میگردند و روسان بدفع ایشان میشتافتند او باش برده نیز همراه روسان بیرون تاخته هر گاه که حمله‌ای از جانب مسلمانان می‌شد ایشان فریاد **الله اکبر** زده سنک بر روسان می‌بارانیدند . روسان بارها باندرز گفتند : شما خویشتن داری کرده بیهوده بمیانہ نیفتید . **آناک** آسودگی خود را دوست می‌داشتند این اندرز پذیرفته خویشتن داری کردند . ولی او باش هرگز شکیبائی نتوانسته در جنگهایی که میانہ روسان و سپاه مرزبان روی میداد اینن هم دست تعرض بر روسان می‌گشایند .

چون کار اینگونه نادانی از او باش بدرازی انجامید روسان منادی فرستاده ندا در دادند که **ناسه** روز همگی بید شهر را گذارده بیرون روند . گروه اندکی که ستور برای برنشتن داشتند خاندان و فرزندان خود را برداشته از شهر بیرون رفتند . ولی بخش **ابوهی** بجای خود بزم ماندند . چون روز چهارم شد روسان شمشیر در ایشان گذارده گروه **ابوهی** که بیرون از شمار و اندازه بودند کشتار کردند و از بزم ماندگان ده و اند هزار تن از مرد و پسر با همگی زنان و دختران و کودکان اسیر کردند . زنان را بدم که درون شهر بود و روسان شهرستان خود ساختند بودند فرستادند و مردان را در مسجد آینه گرد آورده نگاهبان بر گشته گفتند : هر کسی باید جان خود را با یول بخرد .

در اینوقت در برده مرد باخردی از ترس این بود که **سرسامون** می‌نامیدند . میانہ روسان و مسلمانان او میانگیری و بیغه آوری می‌کرد وی بر روسان قرار کرد که از هر مردی پست در هم گیرد . روسان

آنکه با خردان بودند رضایت دادند . لیکن اوباش و مردم بی سروپا راضی نشده گفتند پسر شمعون می خواهد مسلمانان را در جزیه گزاری بیایه ترسایان برساند . پس از این سخن پسر شمعون کناره جوئی کرد . روسان هم باز مدتی منتظر شدند که بلکه کار با پول و مال بیایان برسد . ولی چون مسلمانان راضی نشدند شمشیر در آنان گذارده همه را از تیغ گذرانیدند . مگر چند تن که در قنات مسجد پنهان شده بودند و جان بدر بردند . دسته ای هم با پول خردشان را آزاد ساختند . و بسیاری هم قراری برای آزادی خود گذارده چون او را بخانه یا دکانش می آوردند که پول یا مال در آورده بایشان بدهد همگی مال او را اگر چه چند برابر آنقرار بود می گرفتند و چون یقین میکردند که دیگر چیزی از پول و گوهر و فرش و جامه باز نمانده رهاپس می کردند و بهری بر گل زده بدو میدادند که دیگری متعرض او نشود . از این راه مال بی اندازه و گزافی اندوختند و با زنان و بچگان نیز در ارك همگونه بی اندامی و بدکاری روا داشته همچون بندگن رفتار می کردند .

جنگهای مرزبان و مسلمانان برده را گفتیم که کرسی اران بود
با روسان : چنانکه با کو کرسی امروزی آن

سرزمین است . استخری که در اوائل قرن چهارم (هندی پیش از حادثه روسان) آن شهر را دیده بود مساحت آنجا را بیش از یکفرسخ در یکفرسخ نگاشته و می گوید میانه عراق و خراسان پس ازری و سیاهان شهری بزرگتر و یر نعمت تر از آنجا نبود . (۲۴) این مطلب یقین است که شهر مذکور از حیث آبادی و انبوهی مرده از بزرگترین شهرهای

امروزی ایران کمتر نبوده و از اینجا می توان دانست که کشتار روسان مردم آن شهر را برده گرفتن زنان و بچه گان ایشان چه مصیبت بزرگی بر عام اسلام بوده و چه تکالیف مسلمانان بویژه بمرده اران و آذربایگان داده است. چه در آن زمانها تعصب دینی و حس کینه ورزی با دشمنان اسلام هنوز بر مسلمانان چیره و حکمروا بود و هنوز سالانه ده هزاران مجاهد و غازی از خراسان و از دیگر گوشه های دوردست دأوطلبانه به سرحد روم شتافته بنام غیرت و تعصب دین خونهای خود را میریختند. (۲۵)

بهترین دلیل غیرت و تعصب در مسلمانان همانست که از نوشته ابن مسکویه آورده که روسان از مردم بردعه که سیر کرده بودند از هر سری به بیست درهم (به پول امروزی چهار تومن که و بیش) خورسند بودند ایشان بعنوان اینکه جزیه دادن مخصوص ترسایان و جهودانست نپذیرفته خود را بنامی سپردند.

ابن مسکویه می نویسد: «چون مصیبت بزرگ شد، مسلمانان در شهرها این خبر شنیدند همه جامی کوچ در آمد ختمند [که بجهت کافران بشتابند]. مرزبان بسر محمد سپاه خود را گرد آورد و وصیبن نیز بدو پیوسته با سی هزار تن روی بر آورد. ولی بن سیه بود. روسان بر آبروی تو نبسته و کاری از پایش نمی برد. و مرزبان هر روز بچنگ شتافته مغلوب از می گشت. مدتها هم است جنت گرفته جز شکست مبرده ای نمی بردند و همگی در ...»

مرزبان می گویند که حیبه می باشد. در پشمیان چون روسان

(۲۵) داستان غزای ... در سال ۳۵۵ در ...

تاریخچه ای اسلام دیده شود

از هنگامی که در برده (۲۶) جایگزین شدند در خوردن میوه‌های گوناگون و فراوان (۲۷) آنجا اندازه نگاه نداشته بودند و با در میان ایشان افتاده بیمار شدند. چه مرزوبوم خود ایشان سردسیر سخت است که درخت آنجا نمی‌روید و جز اندک میوه‌ای از شهرهای دور بدانجا نمی‌رسد. و با از انبوهی روسان می‌کاست. مرزبان نیز چنین حیلۀ اندیشید که شبانه دسته‌ای از سپاه خود را در کمین بنشانده بامدادان خوبشتر بادسته دیگر بجنک روسان شتافته پس از اندک زدو خوردی روی برگرداند که روسان نیز از دنبال ایشان تاخته از پهلوی کمین بگذرند آنگاه برگشته بجنک بایستد و کمین را نیز آگاه کند که بیرون تاخته روسان را از دوسوی در میان گیرند.

بامدادان مرزبان با سپاه با این سازش بجنک شتافتند و روسان نیز بیرون آمدند پیشوای ایشان بر خری نشسته بوده و چنانکه عادت همه روزه

(۲۶) عبارت این مسکویه اینست. « و اتفق له ان الروسية لما حصلوا بالمراغة بسطوا في الفاصكة... » کلمه « المراغة » بی شک غلط و بجای آن « برده » درست است. ولی گویا در کهنه ترین نسخهای تجارب‌الامم نیز این غلط بوده و این ایر که ملتفت نکته نبوده عبارت را اینطور می‌نویسد. « و كان الروسية قد توجهوا نحو مراغة فاكنروا من اكل الفواكه... » غافل از اینکه مراغه کجا و روسان کجا و صد فرسنگ بیشتر فاصله با هم داشتند. آقای جمال زاده هم مراغه دیگری در يك نقشه روسی در نزدیکیهای بتازران (طبرسران؟) پیدا کرده. لیکن بی شک روسان جز از برده بجای دیگری دست نیافته بودند. و آنکه شهر یر میوه‌ای در اران جز برده نبود و بی گفتگوست که کلمه مراغه در عبارت این مسکویه تحریف « برده » است.

(۲۷) استخری شرحی دراز از بسیاری باقها و درختها و فراوای میوها در برده نوشته است. چنانکه امروز هم در بادسکویه که جانشین برده است میوه‌های گوناگون با فراوای بسیار یافت می‌شود.

بود بیکبار حمله آوردند: مرزبان و سپهسر روی بگریز نهادند و روسان از دنبالشان می تاختند و چون از پهلوئی کمین بگذشتند مسلمانان بازنگشته همچنان بگریختند.

مرزبان سپس این داستان را نقل کرده می گفت: من چون چنین دیدم که مسلمانان باز نگشتند و همچنان می گریزند فریاد زده و بسیار کوشیدم که بلکه ایشان را باز گردانم ولی نتوانستم چه بیم روسان همه را فرو گرفته بود. دانستم که روسان چون از دین کردن مأیوس گردند جای کمین را دانسته همه را نابود سازند. ناچار تنها بازگشتم بر آدره (۲۸) و نزدیکان و غلامانم نیز به پیروی من بازگشتند و دل بر شهادت نهادم بیشتری از دیلمان هم از شرمساری بازگشتند و حمایه ای دلیرانه بر روسان کرده صدا در انداختیم که کمین نیز از پشت سر بیرون آمدند و روسان را شکسته هفت صد تن از ایشان بزرگکن بگشتیم دیگران بگریخته بر روی شهر که بیش از آن باغله و مال انباشته و اسیران را انداخته اند کرده و شد پناه بردند.

مرزبان چاره جز آن نداشت که گرد رنگ فرو گرفته بنشیند. لیکن در این میان از آذربایگان خبر رسید که ابو عبدالله حسین بن سعید پسر حمدان با آذربایگان در آمده و با جعفر بن سعید شکویه و با گردان هدایتی دست بهم داده اند. مرزبان با صد تن از دیه ن و سعید سور را از گردان و دوهزار تن از داوطلبان را یکی از سرکردگان خود سرده در برابر روسان باز گذاشت و خویشتن را بخش عمده سه آهنت و روان کرد (۲۹).

(۲۸) معلوم نیست این برادر مرزبان سعید بن سعید و سعید بن .

(۲۹) در همه نسخه های کتاب ابن سکویه این نامه هست ولی در نسخه های

چنین جای را سراج ندارد.

در اینجا ابن مسکویه چند سطر درباره جنگ مرزبان با حسین حمدانی می‌نویسد که مایس از این نقل خواهیم کرد.

بیرون رفتن روسان ابن مسکویه می‌نویسد: « سپاه مرزبان مدتی از برده‌ها: در برابر روسان نشسته بستوه آمدند. و با نیز در

میان روسان سخت‌تر شده چنانکه آیین آن مردم است چون یکی می‌مرد سلاح و جامه و ابزار و زرش را نیز یا هر زن یا پسری که دوست میداشته باوی زیر خاک می‌کردند. چنانکه پس از رفتن ایشان مسلمانان کورهای مردگانشان شکافته شمشیرهایی درآوردند که مردم تا امروز بجهت نیزی و برندگی که دارند ببهای گران می‌خرند.

از انبوهی روسان کاسته شده آنچه باز مانده بودند شبی از ارك درآمده آنچه از مال و جواهر و جامهای گرانها می‌توانستند بر دوش خود بار کرده و هر چه باز ماند آتش زدند. از زنان و بچگان نیز هر کرا میخواستند همراه برداشته راه کرپش گرفتند (۳۰). زیرا کشتیهائی که از شهرهای خود آورده بودند با کشتیبانان و سیدتن سپاه در آنجا گذارده بودند و در اینمدت از مال و غنیمتی که بدست می‌آوردند سهم ایشان را هم می‌فرستادند. و چون با نجا رسیدند در کشتی‌ها نشسته راه سرزمین خود پیش گرفتند و خدا مسلمانان را از گزند ایشان آسوده ساخت.»

ابن مسکویه در پایان داستان می‌گوید: « من از کسانی که ابن روسان دیده بودند داستانهای شگفتی درباره بیباکی آنها بقیه و ترسیدنشان از مسلمانان شنیده‌ام از جمله این داستان بسیار معروفست و من از چند کسی

(۳۰) بیانه برده و کنار کر با اندازه يك سیم فرستك فاصله بوده - کتاب

اسنخری دیده شود و اینست که می‌گوید راه کر پیش گرفتند.

که روزی پنج تن از ایشان در یکی از بوستانهای برده گرد آمده بودند و پسر ساده‌ای از پسران بزرگان خود و چند تن از زنان اسیر مسلمانان با ایشان بودند. مسلمانان چون آگه شدند گرد بوستان فرو گرفتند و اقبوهی از دیلمان و دیگر سپاهیان بچنگ ایشان گرد آمده هر چه کوشیدند که مگر یکی از آنها را زنده دستگیر سازند نتوانستند چه هر کدام تا جان داشت چنگ و ستیز را رها نمی‌کرد و تا چندین برابر شماره خود از مسلمانان نکشتند کشته شدند. پسرک ساده روی آخرین ایشان بود چون دید در خیابان دستگیر کردن او هستند بدرختی در آن نزدیکی بالا خیزده با خنجریکه داشت چندان زخم بر تن خود زد که بیجان پائین افتاد.

خاندان حمدانی در تاریخچه معروف اند که از

چنگ مرزبان باحسین

حمدانی : اواسط قرن سیم هجری در موصل و آن

نواحی بنیاد فرمانروائی گذارده با خدیف بغداد گاهی جنگ و دشمنی گاهی دوستی و آشتی میکردند. یکی از فرمانروایان بزرگ و پندگشایان آن زمان حسن پسر عبدالله پسر حمدان بود که در سال ۳۳۰ / در موصل که مرزبان باذره بگت دست یافت (خدیفه المقتدی از بعد از دست بریدی معروف گریخته بموصل پیش او آمده و اورا لقب نصرالدوله و منصب امیر الامرئی داد. سپس نصرالدوله همراه خدیفه به بغداد رفته بریدی را بیرون کرد و مدتی در آنجا به امیر الامرئی یزدخسته خدیفه دختر اورا بری پسر خود ابو منصور گرفت و در سال ۳۳۲ در دیار خدیفه بموصل پیش او آمده مدتی در آنجا نشیمن داشت چنانکه همگامی بن دستار در این مسکوبه و دیگران بتفصیل نگاشته اند.

یکی از رزوه‌های نصرالدوله همیشه این بود که باذره بگت و زمنتان که بخت او موصل از دست برد. رجوع به نوشته که

در سال ۳۲۶ تا ۳۲۷ لشکرستان پسر لشکری گیلی را که با دسته‌ای از گیلان و دیلمان پیش آورسینه بودند همراه پسر عموی خود حسین پسر سعید باذربایگان بچنگ دیسم فرستاد و نوشتیم که دیسم ایشان را شکسته بموصل باز گردانید .

در حادثه هجوم روسان که مرزبان گرفتار دفع ایشان بود ناصرالدوله فرصت جسته دوباره حسین پسر سعید را با سپاه باذربایگان فرستاد و ایشان بی آنکه مانعی بینند یا با کسی چنگ بکنند تا سلماس رسیده با جعفر پسر شکویه که بزرگ گردان هدایائی بود دست یگانگی و همدستی دادند . حرصی ناصرالدوله را بر کشادن آذربایگان از همین جا توان دانست که در هنگامی که همگی مسلمانان بکمک و یاری مرزبان می‌شتافتند وی بدشمنی برخاسته سپاه سرزمین او می‌فرستاد .

مرزبان چنانکه گفتیم چون در بردعه این خبر را شنید دسته‌ای از سپاه را در آنجا در برابر روسان گذارده خویشتن باذربایگان بچنگ حسین شتافت . ابن مسکویه در اینجا می‌تکارد : « چون بابی عبدالله (حسین) رسید چنگ سبکی با هم کردند و برف بزرگی افتاده سپاهیان ابی عبدالله سراسیمه شدند چه بیشتر ایشان تازیگان بودند و بازگشتند . ابو عبدالله نیز با ایشان بازگشت که به شهر استواری پناه برد . لیکن در راه نامه‌ای از عمزاده انس ناصرالدوله رسید که نوشته بود توزون [امیرالامرای خلیفه] در مدینه السلام در گذشته و مردم او پیش من پناهنده‌اند و من آهنگ آن دارم که به بغداد رفته با معزالدوله که پس از مرگ توزون بدانجا دست یافته چنگ کنم . و فرمان داده بود که حسین آذربایگان را رها کرده بموصل باز گردد و او بازگشت . »

لیکن خواهیم دید که حمدانیان باز چشم از آذربایگان نبوشیده بار دیگر بدست دیسم اشکر بدانجا می فرستند.

تحقیق سال هجوم گفتیم که ابن مسکویه تفصیل هجوم روسان را
روسان : بر اران در سال ۳۳۲ ضبط کرده تصریح می

کند که در انسال رخ داده . لیکن خود آنمؤلف در سال دیگر (۳۳۳) نیز شرح پائین را می نگارد :

« در این سال خبر رسید (۳۱) که طایفه ای که روس خوانده می شوند و در انسوی خاک خزر نشیمن دارند به آذربایگان تاخته بر دعه را تصرف نموده اند . و ایشان گروهی بیدین هستند و جز پادشاهی نمی طلبند . و در جنگ گریختن نشانند . سلاح و جامه ایشان مانند دیلمان است . مردمان سخت بازو و بزرگ جثه هستند . سپس مسلمانان طائفه را کشته جز اندکی زنده نگذاشتند . کوشش بسیار و زحمت بزور در بن برد مرزبان یسر محمد پسر مسافرا بود چنانکه در جای خود یاد کردیم .

ابن عبادتها تصریح است که هجوم روسان و دیدن کار ایشان در سال ۳۳۳ روی داده . در داستان تاختن حسین حمدانی آذربایگان در انتهای جنگ مرزبان با روسان نیز دیدیم که بنوشته خود ابن مسکویه حسین چون از آذربایگان رومی گشت همه نصرالدواه بو رسیده در آن همه مردن توزون و دست یافتن معزالدواه را به بغداد دیاد میکرد و چون بی حودت در سال ۳۳۴ روی داده از اینجا هم دید گشت که حذو روسان نیز در سال مذکور بوده .

(۳۱) یعنی این خبر به بغداد رسیده زیرا در آنروز نیز معلوم بود *

پردوسن است که این گفته های ابن مسکویه سازشی با هم ندارند و معلوم نیست از کجا این اندازه خلط و اشتباه از مؤلف دانشمندی همچون او سرزده است. اما تحقیق مطلب باید دانست که در اینجا چند چیز یقین و بی گفتگوست :

۱ - آمدن روسان در اوایل بهار یا در اوائل تابستان بود ، بدلیل این گفته ابن مسکویه که چون روسان در برده جای گزین شدند در پرخواری از میوه های آنجا اندازه نگاه نداشتند .

۲ - درنگ روسان در برده بیش از یکسال نبوده . بدلیل آنچه از گفته های ابن مسکویه بر می آید که ایشان در برده بیش از یکدفعه موسم میوه را در نیافتند و بدایلمی دیگر که از تفصیل داستان بر می آید . (۳۲)

۳ - غره محرم ۳۳۳ با دهه نخستین از ماه آخر تابستان ، و غره محرم ۳۳۴ با دهه آخرین از ماه دوم تابستان مصادف بوده ، بدلیل حسب و تقویمها .

۴ - مرگ توزون در محرم سال ۳۳۴ ، و تصرف معزالدوله بغداد را در جمادی الاخر سال ، وینده بردن کسان توزون پیش ناصرالدوله در رجب سن مذکور بوده ، بدلیل تصریحهای خود ابن مسکویه .

۵ - جنگ مرزبان با حسین حمدانی در آذربایگان در فصل زمستان بوده بدلیل داستان افتادن برف که ابن مسکویه می نویسد .

(۳۲) مر - قضاة و اچمی مورخ معروف ارمنی تالیفی بنام تاریخ اران دارد که در آنجا شرحی در باره این هجوم روسان نگاشته ، آقای جمال زاده این قسمت را از کتاب مذکور از روی يك ترجمه فرانسه ترجمه به فارسی کرده . در آنجا می گوید روسان شش ماه در برده درنگ داشتند اگرچه این گفته نیز معموه بیست درست باشد ولی بهرحال بی گفتگوست که درنگ آنطایفه یکسال یا سه و در اوخر بهر آمده در اوائل زمستان برگشته اند .

اکنون مامی توانیم از سنجش این چند مطلب یقین و بی‌گفتگو
چند مطلب دیگر نتیجه بگیریم :

۱ - تاریخ سال ۳۳۲ که ابن مسکویه برای هجوم روسان معین
سکرده اشتباه و نادرست است . و گرنه باید بگوئیم آنطایفه دو سال در
برده درنگ کرده اند . چه بی‌گفتگوست که جنگهای مرزبان با ایشان در
پائیز سال ۳۳۴ بوده .

۲ - هجوم روسان باران در اواخر سال ۳۳۳ (در ماه آخربهار
یاماه نخستین تابستان) روی داده ولی بخش عمده داستان ایشان و جنگ
هائیکه مرزبان با ایشان کرد در سال ۳۳۴ در پائیز روی داده است .

۳ - خبر هجوم روسان بر برده که ابن مسکویه می‌نویسد در سال
۳۳۳ رسید درست است . لیکن کشتن مسلمانان و مرزبان ایشان را
جزو خبر نبوده بر آن افزوده اند و شاید خود ابن مسکویه افزوده . زیرا این
حادثه هاچنانکه گفتیم در سال ۳۳۴ رخ داد .

۴ - روسان در برده تا زمستان بوده ^{آنوقت} بیرون رفته اند .
ولی چون در زمستان رود ولگا یخ بسته آمد و شد از آب بریده می‌شود
شاید باقی زمستان را در دریای خزر یا در خاک خزران گذرانیده در بهار
آینده بمرزوبوم خود برگشته اند .

جنگ مرزبان بارکن یکی دیگر از حادثه های سال مرزبان جنگ
الدوله و گرفتاری او : او بارکن الدوله حسن پسر بویه و گرفتاری
اوست در سال ۳۳۷ . در اینوقت پسران بویه (علی عمادالدوله و احمد
معزالدوله و حسن رکنالدوله) تازه شکوه و بزرگی می‌یافتند . معزالدوله
در سال ۳۳۴ به بغداد رفته رتبه امیرالامرائی که پس از خلافت بزرگترین

منصبی بود یافته بود. رکن الدوله نیز در سال ۴۳۵ ری را که مدتها سر آن شهر با ساسانیان و ژرژین جنگ و کتاکس داشتند تصرف نموده براسر این نواحی قاهمدان دست یافته بود.

مرزبان در سال ۳۳۶ یکی از نزدیکان خود را برای رسانیدن یاره ای پینه مها به بغداد پیش معزالدوله فرستاد. معزالدوله از برخی از این پیغامها خشمناک شده فرستاده مرزبان بدگفت و فرمان داد ریش او را برآشیدند.

این حادثه بر مرزبان سخت ناگوار آمده دل بکینه جوئی نهاد و بگرد آوردن لشکر پرداخت که به ری تاخته بارکن الدوله جنگ کنند. در اینوقت یکی از سرکردگان رکن الدوله علی پسر جوانقوله نام باذربایگان آمده بر مرزبان پیوست و او را بر قنن ری دلیرتر ساخته می گفت بسیاری از سرکردگان رکن الدوله هوای تورا دارند و تو خواهی پیوست. سپس نامه ها نیز از این سرکردگان بر مرزبان رسید که همگی او را بر قنن ری بر می انگیزتند.

مرزبان کسی بنام فرستاده پدر سالخورده خود محمد را با برادرش و هودان باذربایگان خواند و چون پیامدند نیت خود را بایشان باز گفته کنکاش خواست. محمد نیت مرزبان را صلاح ندیده بیاز داشتن او می کوشید. لیکن مرزبان اندرز او شنیده گفت بیشتری از سرکردگان رکن الدوله هواخواه من هستند و نامه ها نوشته اند. و چون هنگام کوچ و بدرود رسید محمد گریسته گفت: «دیگر در کجا تورا به بینم؟!» مرزبان پاسخ داد: «در کوشک فرمروئی یا در میان کشتگان».

ام رکن الدوله در این هنگام میانه او با ساسانیان دشمنی سخت بود

وسامانیان بلشکرکشی پرداخته رکن الدوله نیز از عمادالدوله و معزالدوله خواستار شده بود که هر يك سپاهی بكمك او بفرستند. در این میان محمد پسر عبدالرزاق والی طوس بر سامانیان شوریده و بتفصیلی که در تاریخها نوشته اند بری آمده برکن الدوله پیوسته (۳۳) و رکن الدوله او را بسیار نواخته با سپاه انبوهی بدامنان فرستاده بود که سر راه سامانیان بگیرد.

ولی چون خبر لشکرکشی مرزبان بری رسید رکن الدوله خواست نخست دفع او بکند. بمحمد پسر عبدالرزاق نوشت که بری باز گردد و چون هنوز كمك ها که از برادرانش خواسته بود نرسیده بودند نامه ای بمرزبان نوشته خواستار آشتی شد و وعده داد که اگر با آذربایگان باز گردد قزوین و ابهر و زنجان را با او وامی گذارد و مقصودش آن بود که پیش از رسیدن كمك باو مرزبان جنگ آغاز نکند. ولی چون دو هزار تن از جانب عمادالدوله و دو هزار تن از جانب معزالدوله و محمد پسر ماکان با سپاهی از جانب حسن پسر فیروزان بری رسیدند رکن الدوله را پشت استوار شده نخست دسته ای از سرکردگان خود را که هواخواه مرزبان می پنداشت دستگیر کرده سپس با این لشکرها همراه پسر عبدالرزاق بقزوین بجنگ مرزبان شتافت.

(۳۳) کامل ابن اثیر حوادث سال ۳۳۶ دیده شود — ابن محمد پسر عبدالرزاق یکی از مردان برگزیده ایران بوده مطابق تحقیقی صکه دانشمند محترم آقای تقی زاده کرده اند بزرگترین و معروفترین شاهنامه را که بنام «شاهنامه ابومنصوری» معروف بوده و فردوسی و دقیقی از روی آن شاهنامه های خود را نظم کرده اند بازموده او و برای او تالیف شده بود. برای این تفصیل شماره سوم از سال اول دوره جدید روزنامه کاوه دیده شود.

مرزین دانست که فرصت را از دست داده و نامه های رکن الدوله
جز از راه فریب و حيله نبوده و در خود یارای جنگ با این سپاه نبوده نمی
دید چه بیش از پنجهزار تن از کرد و دیلم باوی نبودند. لیکن بازگشتن
باذربایگان را ننگ شمرده دل بر ایستادگی نهاد و چون جنگ آغاز شد
دست چپ و دست راست سپاه او هر دو شکست یافته بگریختند. ولی او
خوبشتر در قلب پای ایستادگی فشرده گروهی از سرکردگان که از جمله
یدرزش بود پیشروی او کشته شدند و او خوبشتر باسیزده تن از سرکردگان
دستگیر شده رکن الدوله همراه خود بری برد و از آنجا خود مرزبان را
بدز سمیره که در آنسوی سیاهان بود فرستاده هر کدام از سرکردگان
را هم در جانی بند کرد (۳۴).

آذربایگان پس از پس از گرفتاری مرزبان دوهزار تن کما بیش از
گرفتاری مرزبان : سپاه او که از جنگ گریخته بودند و سرکردگان
ایشان که از جمله جستان پسر شرمزن و علی پسر فضل (۳۵) و شه فیروز
پسر کردویه و دیگران بودند در سر محمد پدر سالخورد مرزبان گرد
آمده او را به پیشوائی خود برگزیدند و با او باردیبل شتافته آن شهر را
تصرف نمودند. محمد بفرمائوئی آذربایگان نشسته پسرش و هسودان که
کینه ورزی و بدخواهی او را درباره خود میدانست. یمناک شده بدز خود
در تارم بگریخت (۳۶).

(۳۴) این مسأله این حوادث را در سال ۳۳۹ می نویسد لیکن خود او

تصریح کرده که از حوادث سال ۳۳۷ است.

(۳۵) ابن هسودان علی است که گفتیم از موصل بیش دیم آمده نوازش

و من بسیر از او یافت و گویا پس از آخرین مغلوبی دیم بمرزبان پیوسته باشد.

(۳۶) گویا مرزبان هنگام بیرون رفتن از آذربایگان و هسودان را بجای خود

نشاند بود.

لیکن محمد چند روز محکمرانی نپرداخته غرور بر وی دست یافت و با دیلمان بدخوئی آغاز کرده کار بجائی کشید که همه آن طائفه بر وی شوریده کشتن اش خواستند. محمد بداره گریخته چشمه آن داشت که وهسودان بیاری و پشتیبانی او بر خیزد. ولی وهسودان او را در دز شیسگان (۳۷) که پیش نیز آنجا بود بند کرد و او در آن دز بود تا بدروود زندگی گفت. (۳۸)

پس از گریختن محمد دیلمان در آذربایگان علی پسر فضل را به پیشوائی خود و فرمانروائی آذربایگان برگزیدند. لیکن در اینمیان رکن الدوله محمد پسر عبدالرزاق را از وی روانه آذربایگان ساخت. وهسودان چون این خبر بشنید سخت مترسید و دبسم را که تا این وقت در دزی در تارم نشیمن داشت آزاد کرده خلعت پوشانید و چون اوسالیان دراز بفرمائوئی آذربایگان پرداخته و کردان آنجا همگی هوا خواهان وی بودند روانه آن ولایت ساخت که کردان را گرد آورده دفع پسر پسر عبدالرزاق بکند. علی پسر فضل را نیز به نیروی و فرمان پذیری او دادند.

دبسم آذربایگان مده در اردبیل بنشست و ابو جعفر پسر عبدالله را که گفتیم مدتی وزیر سالار مرزبان بود وزیر خود برگزید. در این میان پسر عبدالرزاق با آذربایگان رسید دبسم اردبیل را بدو دز گذاشته نورمان (۳۹)

(۳۷) معلوم است که این دز در تارم بوده و جز از دز یا شهر سیسگان معروف است که در آرمستان نزدیکه ی دوین بوده
(۳۸) تاریخ مرگ او معلوم نیست ولی تصریح این مسکویه پیش از سال ۳۴۲ که تاریخ رهائی مرزبان است مرده

(۳۹) ورنان شهر کوچکی از شهرهای آذربایگان بوده و برود ارس دو فرسنگ فاصله داشته است این مسکویه او را از شهرهای ایران می شمارد ولی یقین است که اشتباه کرده چه رود ارس همیشه سرحد این دو ولایت بود.

رفت که بگرفتن باج و خراج و گرد آوردن کردان پردازد و چون تهیه سپاه و مال کرده آهنگ جنگ پسر عبدالرزاق نمود گنجینه و بنه خود را به ابو جعفر وزیر سپرد که بجائی ایمنی در کوهستان موغان ببرد. ولی ابو جعفر چون پیش از این از دیسم دل آزرده شده و چنانکه بارها دیدیم عادت این وزیران بود که با اندک آزردهگی از خیانت و دشمنی با خداوند خود باز نمی ایستادند با آن ننه و گنجینه بسوی اردبیل شتافته به پسر عبدالرزاق پیوست. دیسم این خبر را در روز جنگ شنید و تا حدی اندوه و نومیدی بر وی چیره شد که جنگ نتوانست کردن و سپاه او نیز در يك حمله شکست یافته مگر بختند.

پسر عبدالرزاق در اردبیل فرمانروائی پرداخت و ابو جعفر را بسیار توانخته به دوش آوردن آن بنه و گنجینه بوزارت خود برگزید دیسم نیز ناحیه می را در تصرف داشت. پسر عبدالرزاق وزیر پیش از ابو جعفر داشت که همراه خود از خراسان آورده بود سپاهی بدو سپرده بگرفتن بهج وجه لیاقت و خشی نواحی فرستاد ولی بن مرد نیز از پسر عبدالرزاق که ابو جعفر را بجوی او بوزارت برگزیده بود سخت آزرده بود در این هنگام فرصت یافته با سه هلی که همراه داشت پیش دیسم مگر بخت.

پسر عبدالرزاق چون بن خبر به شنید سخت دلگیر شده دل از ذریبیکان و فرمانروائی آنجا کند و ابو جعفر را همراه برداشته در سال ۳۳۸ بزمی بزم گشت. در سال دیگر نیز خراسان رفته دوباره بجزوی و مستکی مدین پیسرفت. دیسم به اردبیل آمده باستقلال بحکمرانی کرد و بگن برداخت و وزارت خود را باز به ابو عبدالله عیسی سپرد. (۴۰)

مرزبان در دز سیرم دز استوار پی بود میانه سپاهان و یارس
سیرم : در آنجا که اکنون نیز بنام سیرم معروفست. (۴۲)

برستان رکن الدوله مرزبان را مدین دز بخاطر این بود که از وی سکه
دیلمان در آنجا فروان بودند دورتر باشد. چه مرزبان همه جا میانه
دیلمان ارجحند بود و چنانکه گفتیم بیشتری از سرکردگان و نزدیکان
رکن الدوله هواخواه او بودند و با آنکه رکن الدوله دسته ای از ایشان
را که نامه مرزبان نوشته بودند گرفته در بند انداخت (چنانکه گفتیم)
ماز مرزبان را هواخواهان بسیار در میان سپاه و سرکردگان او بود.
این مسکویه تفصیلی از ابن عمید وزیر معروف رکن الدوله نقل
میکند که چون وی با دسته ای از سپاه مرزبان را از وی سپاهان پی برده
در راه دیلمان مرزبان گرائیده نهانی قرار میدهند که او را آزاد ساخته
بجای وی ابن عمید را دستگیر سازند. ابن عمید این راز در یافته با تدبیری
خوبیشتن را نگاه میدارد تا سپاهان رسیده بدستگیری سپاه آنجا آندسته
دیلمان را گرفتار می سازد.

(۴۲) در ایران دز نام شیران یا سیرم یا سیرم فراوان بوده است چه گذشته

از شیران ناره و شیران تهران (که این نیز دز بوده) دزی هم پس از آن
در ایران معروف بوده. همچنین گذشته از سیرم سپاهان مسومی دزی را بنام سیرم
در نزدیکی هرات نوشته. باز مستوفی یکی از دیه های ساوه را سیرم می نامد
که شاید این نیز نخست نام دزی در آن نزدیکی ها بوده است. باید گفت همه این
کلمه یکی بوده چه شین و سین از تفاوت لهجه شمال و جنوب است که در زبان
های کهنه ایران بوده و عوض شدن میم بنون و افتادن الف هم در فارسی نظیر
سیار دارد. دلیل این مطلب آنکه شیران ایران را در کتاب های ازمنه همیشه
«شیرام» می ویسد با الف و میم.

یاری مرزبان چهار سال کا پیش در سمیره بود و داستان رهایی او از آنجا به تدبیر مادرش خراسویه (دختر جستان پادشاه دیلمان) خود یکی از داستانهای مس شکفت و شیرین است و از همین جا اندازه هوش و خرد و کاردانی مرزبان و مادرش خراسویه را می توان در یافت . این مسکویه این داستان را تا تفصیل گشته و نیز نوشته او را می کم و پیش توجه می نمائیم .

می نویسد : « مرزبان چون بدر درآمد از خوردن و نوشیدن بویژه از گوشت و مانند آن باز بستاده جز قوت اندکی از گنده که در دست گرفتن آن نیز خویشش حنیط میکرد نمی خورد . این خبر چون برکن الدواہ رسید فرمود آشر خود مرزبان را که با او اضمینان داشت بدانجا فرستند . خورا کهایی که پیش از آن می بخت بیزد . این آشر چون بدر رسید مرزبان میخواست بدست او چاره برای رهایی خود بیاندیشد . وی او مرد سبک مغز و بی خردی بود راز خود بیرون داد و خبر بشیر سفر دژبان آنجا رسیده او را از قله دژ پرتاب نموده نابود ساخت و مرزبان بیشتر سخت گرفت

خراسویه مادر مرزبان که دختر جستان پادشاه پسر وهسودان بود بر تارهای پستی جستجوی چاره می نمود و مال فراوان در راه دانستن حال و چگونگی و خرج میکرد . برهیم پسر صابی [که داستان او را پس از این خود می نگاشت] در اینوقت از بند دایم آزاد شده بود خراسویه آمد و بنده نامه و گشت و پیش او عهده دار شد که از مرزبانی شد خود را مرزبان رساند خراسویه مال فراوان بدو سپرده

روانه ساخت .

در مراغه نیز توان نام مردی که کشتی میگرفت و قهر می ساخت و از هیچ کار بدی باز نمی ایستاد چون کسان شعبه خیال گرفتن او را داشتند از آنجا بگریخته نزد خراسویه آمد و عهده دار شد که در راه آزادی مرزبان بگوشد . خراسویه بحالاکلی او امیدوار شده مال بدو داد و داستان پسر ضابی را که از پیش فرستاده بود بدو بازگفت .

توان و پسر ضابی [در سپهر] بهم رسیده رخت بزرگ تن پوشیدند و دینداری پارسائی بسیار آشکار می ساختند . در ستانه دز شیمین گرفته پیغام به شیراسفار فرستادند که ما از هر گانه نیم به مرزبان پیش از گرفتاریش دادوستد داشتیم و مال بسیاری از ما و دیگر بزرگان پیش اوست . و خواستار شدند که ایشان را با مرزبان و و برو سازد که نشانی نامه ای از وی بگیرند که کساش [در آذربایکان] مال ایشان و دیگر بزرگان باز دهند . بیابی شیراسفار دعا گفته بر مرزبان نفرین می کردند و از دشنام و مدگویی در باره او دریغ نمی نمودند . می گفتند سیس خدا را که شر این بد کردار را که نه خدا را می شناسد و نه ایمان به بقدر خدا دارد از سر مردم دور کرد .

شیراسفار را دل بحال ایشان سوخته بکان یکانشان به مرزبان و و برو ساخت . مرزبان گفت من ایشان را نمی شناسم . ایشان در خشم شده سخنان درشت گفتند و نفرین آغاز کردند . مرزبان گفت مقدار حساب ایشان نمیدانم مینویسم رسیدگی نمایند . بدینسان پیوسته ایشان نزد مرزبان آمد و شد داشتند . خراسویه وصیف نامی را از دیلمان که

پیش از آن در بغداد از سپاهیان سلطان [امیرالامراء] بود و ابوالحسن
 نامی را پسر چینی و دسته‌ای را از مردم تارم نیز در جامه بازرگانان روانه
 سمرقند ساخت و هر يك از آن ارمغانهایی برای شیراسفار و کسان او
 و برای دربان دز همراه آوردند و آذوقه و آنچه دریاست بود از دربان
 خریده و عده میدادند که چون بپاک و کالای خود برسیم مال فراوان بتو
 می‌بخشیم. گاهی نیز از بیدادگری‌های مرزبان گله آغاز کرده گریه و
 زاری می‌نمودند و در بنمیان تنها تنها نزد مرزبان رفته نامه‌هایی که
 آورده بودند رسانیده پاسخ از او می‌گرفتند و پول بسیار بدو میدادند که
 در راه مقصود خود صرف نماید.

شیر سفر دژبان را غلام ساده‌رو و زیبایی بود که شیوه دیلمان
 سیر او را بر میداشت. مرزبان با او عشقبازی آغاز کرد و مهر بی اندازه
 نشان داده نهانی چیزها با او میداد و وعده میکرد که چون آزاد شود
 یکبهای بزرگ دریغ نداشته او را بحکمرانی و فریادروائی برساند. آن غلام
 با این وعدها فریفته و راه مرزبان گردیده در زنبیلی آکنده از خاک‌توره
 و چند تیغ و در نوبی شمعها چند تا سوهن با او رسانید و برای هر نیرنگ
 و تدبیر راه و فرمانبرداری او بود.

با آن بزرگان پیش از پیش خدا ترسی و پارسائی نشان میدادند
 و چون بدر می‌آمدند دربان یکایکشان را نزد مرزبان می‌برد و بودند تا
 آنکه که مرزبان تدبیری که اندیشیده بود بدستیاری غلام شیراسفار بانجام
 رسانید و روزی راه او قرار دادند که در آنروز چون شیراسفار نزد
 مرزبان آمد غلام سیر و زوبین او را مرزبان سپارد و برخی از بزرگانان

و اقرار دادند که پهلوی در بان نشسته همینکه آواز مرزبان بشنود در بان
و اما بود سازند.

چون آنروز شد تو بان که از همه چابکتر بود خود را مرزبان رسانید
و یکی از بزرگانان پهلوی در بان و دیگران هم نزدیک بانجا نشستند.
و چون شیراسفار بغداد هرروزه نزد مرزبان آمد مرزبان در اینصورت
مسافر زنجیر خود را سوهان کرده و در آنروز زره پوشیده و خویشان را
باعبا پیچیده بود و چون همیشه با شیراسفار در باره رهائی خود گفتگو
کرده و عدهای نزدیک با او میداد شیراسفار پاسخ میگفت که من خیانت
برکن الدوله نمیکنم ولی همگونه همراهی در راه آسانی کار تو دریغ ندارم
در این روز باز همان گفتگو را تکرار کرد. تو بان که در آنجا بود سخن
اورا بریده گفت شما را بنحدا سخت بکار من رسیده سپس بکار خود پردازید.
مرزبان دوباره رو بشیراسفار کرده گفت: «این رنج من بدرازی انجامید»
و پای خود را از زنجیر در آورده از جا برخاست و بسوی در شتافته سپر
از غلام بگیرد. شیراسفار برخاست که او را بگیرد تو بان بدو در آویخته
اعمالش نداد و زمین زده با کاردی که داشت بکشت. مرزبان بشیوه دیلمان
فریاد زد «اشتم!» . بین صدا مردیکه در دهلیزدن نشسته بود بدربان
در آویخته او را بکشت و دیگران که به نزدیک در آماده نشسته بودند درون
در شتافتند و بر مرزبان که بخون شیراسفار آغشته بود گرد آمدند.

باسبان در پراکنده و هرچند تن در گوشه‌ای سرگرم نرد بازی
بودند و چون کار را چنین دیدند ترس برایشان چیره شده همگی از مرزبان
زیسهار خواسته رام شدند مرزبان ایشان را در اطقی کرد آورده سلاحشان

نگرفت و همه را از دزبیرون کرد. حرم شیراسفاز و حرمهای دیگران را نیز برون کرده سراسر دزدست یافت و از هر جا هواخواهان بدو پیوستند سپس بجز بنگاه خود [در آذربایگان] باز گشت. (۴۲)

تخریبختن دیسم از آذربایگان : پیش از این گفتیم که چون در ۳۳۸ محمدپسر عبدالرزاق آذربایگان

در راه کرده نری باز گشت دیسم در آنجا آسوده و مستقل بفرمانروائی برد خت. و چون در اینوقت فضل نام پسر جعفر حمدانی و ابراهیم پسر ضای به نخجوان و دوشین (دبیل) دست یافته خودسرانه حکم می دادند دیسم هر دوی ایشان را مغلوب ساخته این دو شهر نیز تصرف کرد و کار او رونق و سهائی گرفت. رکن الدوله هم در اینوقت سخت گرفتار جنگ با خرمسایان بود و بحال آن نداشت که متعرض آذربایگان و دیسم شود. وی پس از چندی علی پسر میشکی که یکی از سرکردگان سالار مرمرین (۴۳) و در جنگ قزوین بدست رکن الدوله گرفتار شده بود زبند او رهائی یافته به کیلان (۴۴) شتافت و در آنجا گروهی آلبوه گرد آورده بدیلمان نیز که در آذربایگان پیش دیسم بودند نامه ها نوشته

(۴۲) حوادث سال ۴۲۲ از تعاریب الامم

(۴۳) بنابر برداشته که این علی از سرکردگان خود رکن الدوله بوده

آنگاه این مسکویه تسریع میکند که وی از سرکردگان مرمران بود و در داشتن جنگ قزوین دستگیری او و کشته شدن برادرش را می نویسد.

(۴۴) در حد عصر تعاریب الامم صفحه در دسترس ماست می نویسد

و هر ای آنجس. که که عده باشد مقصود نواحی همدانست ولی غیبه می سپرد که آنجس، شصت و شصت و شصت است که مقصود نواحی کیلان شد

تهائی ایشان را با خود همدست ساخت . سپس بنزد یکپهای نازم آمده
 بوهسودان برادر مرزبان نزدیک شد و با هم بخرابی کار دیم می کوشیدند .
 در این میان نامه هائی از مرزبان از سمیرم رسید که رهائی خود را از
 بند و تصرف کردن آن دز را خبر میداد . همچنین نامه هائی از وندیلان
 آذربایگان رسید .

دیم از رهائی مرزبان آگاهی داشت و تنها عالی پسر میشکی
 را دشمن خود می پنداشت . غلام ده خواهر زاده اش را ، وزیر خود بعیمی
 در اردبیل گذارده خویشان بسیاری آهنگ نواحی ناره کرد که عالی پسر
 میشکی بجنکد ، ولی بعیمی وزیر چون باز از دیم دن آزرده بود برای
 کینه جوئی فرصت بدست آورده غلام را بر خن خود شورید و خویشان
 با مال و گنج ابوهی از آن دیم از راه دیگر نزد عالی پسر میشکی شتافت .
 دیم این حار را هنگامی شنید که زنگ رسیده بود . چو از گشت
 و چون بر دبیل رسید دیامان سز که در سه او بودند بشورید و ناگزیر
 مال و گنجینه خود را برداشته ببه شکار و گردش آهنگ رده کرد
 و چون کار خود را و زگوه هیدیکه نی بیش دیر بقی بره عیق ر حروف
 که در اینوقت بجای پدر پادشاهی وان و آن کوهی ر دست و پیش بر دو
 او اوسهل هاما زاسب که تازیان و حمزه می بختد و پیش آس (عبس)
 پسر ستبد و کراتونی پادشاه آرمستان (۲۵) و دیگر حکمرانان است

(۴۵) هارت ان مسکویه اینست : و کناره ی ارمویه من روصی
 له بیت ملوکها من ابن الیرای و ان حقیق و احد عمرة و بن سواد
 و غرهم در این عبارت جمله من بن الیرای و ان حقیق
 غلط و بجای آن « من الیرای بن حقیق » درست است . این تعبیر چه
 از خود ان مسکویه بوده چه از دیگران بسجعت است که ایس تعبیر ی

نواحی فرستاده نایشان پیمان دوستی استوار کرد که هرگاه ناچار شد پناه
بدیشان ببرد .

در اینمیان خبر رسید که علی پسر میشکی با گروه اندکی آهنگ
اردبیل کرده دیسم از رده، آهنگ جنگ او بازگشت و هنوز از قضیه
رهائی مرزبان و نامه فرستادن او بدیلمان و دیگران آگاهی نداشت و
چون بنواحی اردبیل رسید بجز جستان پسر شرمزن که در هواداری او
بایدار ماند دیگر دیلمان همگی بعلی پیوستند و جستان را هم دستگیر ساخته
با خود بردند . دیسم با دسته‌ای از کردان که با او مانده بودند نارمنستان
بگریخت و در آنجا قضیه رهائی مرزبان را دانست و خبر رسید که وی
بازدبیل رسیده و بهمکی دزها و گنجینه‌های دیسم دست یافته و علی پسر
میشکی را با سب‌های از دستان او نارمنستان فرستاده است . دیسم چون در
خود یارای ایستان نمی‌دید ناگزیر بموصل بگریخت و از آنجا بیغداد پیش
عزالدوله شتافت (۲۶) .

۱. مرزبان در دیگر رشته‌های فرمائروائی را در دست گرفت . اگرچه
از این مس‌تاسات ۳۲۶ که تاریخ مرگ اوست در تاریخها خبری از او
نیست ولی از نوشته‌های ابن حوقل که ما خواهیم آورد معلوم است که
همگونه بزمندی و استواری را داشته است .

۲. حاندان پندشته آمد و بحیال خود هجرت را قلعط داشته بتصحیح اش
پرداخته شد . با که دیرانی معروف دیرنیک است که نام پدر حقایق و نام پسر او
بوده است اما این سناط گویا مقصود آباس پسر سنیا است ولی چون
اس در همین نزدیکیها مرده می‌توان احتمال داد که مقصود پسر او آشود باشد
که پس از پسر خود پدشاهی داشت .

(۲۶) تجرید الامه سال ۳۴۳ .

پایان کار دیسم : دیسم چون به بغداد رسید عزالدوله بجهت دشمنی

که او و برادرش رکن الدوله به سالار مرزبان داشتند اورانیک پذیرفته نوازش بسیار کرد و هدیهها و پیشکشهای فراوان برای او فرستاده سالانه پنجاه هزار دینار برای خرج زندگی او قرار گذاشت و همواره او را «برادرم ابوسالم» میخواند (۴۷)

دیسم یکسال کناییش در بغداد بود. من مسکویه می نویسد او بارها می گفت: «خوشترین و گواراترین زندگی من روزهایی بود که در بغداد میزیستم».

ولی دیسم از عزالدوله چشم آفت داشت که لشکری به او سپرده روانه آذربایجان سازد که دوباره بدانجا دست یافته حکمرانی ز سر گیرد. و چون در سال ۳۴۳ رکن الدوله در وی به سالار مرزبان پیمان آشتی و دوستی بسته دختر او را بزنی خود گرفت دیسم دانست که امید و زعمزالدوله بر نخواهد آمد و از وی اجازت خواسته آهنت موصل کرد که بلکه از ناسرالدوله کمک بگیرد. و چون پس از مدتی ز ناصر الدوله نیز نومید شد بحلب بیش سیف الدوله (برادر ناصر الدوله) شتافت و مدتی در آنجا بود تا در سال ۳۴۴ سیف الدوله سیاهی همراه او ساخت و دسته ای هم از کردان بر او گرد آمده با ایشان آهنت آذربایجان کرد.

مرزبان در اینوقت در نواحی دربند رود در آنجا جمع گروهی از شورشیان برداخته بود. دیسم پیمانی با آذربایگان رسیده به هانس دست یافت و در آنجا بتم سیف الدوله خطبه خواند.

ولی مرزبان چون بر شورشیان دست یافته فیروزه آذربایگان

برگشت و آهنگ دیسم کرد کسان دیسم بمرزبان پیوستند و خود او ناگریز
 بازمستان گریخته پیش دیرنیک آرجرونی (۴۸) که دوستی دیرینه با وی
 داشت و مال و گنجینه خود را بدو سپرده بود پناه برد.

مرزبان نامه بدیرنیک نوشت که باید دیسم را گرفته بدست کسان
 او بسیار دیرنیک این فرمان نمی پذیرفت و سرانجام قرار دادند که وی
 دیسم را گرفته پیش خود نگاهدارد. ولی چون او این کار را کرد مرزبان
 فرمان سخت فرستاد که باید دیسم را بدست کسان او بسیار دیرنیک
 نگزیرد. فرمان پذیرفت و چون دیسم را باذربایگان پیش مرزبان
 آوردند گفت چشمان او را کور ساخته در زندان انداختند.

«مرك» و «ابن مسكويه» در جایی می نویسد که سالار مرزبان
 او را بگشت. در جای دیگری می نویسد که پس از «مرك» سالار (در سال ۳۴۶)
 برخی از نزدیکان و دیسم را بگشتند که مایه فتنه نباشد.

محمد بن زکریای قزوینی در کتاب «عجائب المخلوقات در بزم بردن از
 روز رس شرح باین را از زبان دیسم می نگارد:

«دیسم پسر ابراهیم خداوند آذربایگان گفت: با سیاه خود از
 روی بد رس میگذشتم چون میان پل رسیدم زنی را دیدم که کودکی در

(۴۸) چون ابن مسكويه این مطلب را در چند جا تکرار کرده در
 یکجا عبرت و اینست: «و قصد ابن الدیرانی و ابن جابقی لقیة کانت به...»
 در حقیقت دیگر عبارت: «ابن الدیرانی» است. در همه این عبارتها کلمه «ابن
 پیش» «الدیرانی» غلط و خود دیرانی با دیرنیک مقصود است. در عبارت
 نخستین هر «و قصد الدیرانی ابن جابقی» درست است. از کلمه «به»
 در همین عبارت معلوم است که تعریف از خود ابن مسكويه نیست دیگران
 سرف در عبارتهای او کرده اند.

قنداق در بغل داشت . ناگهان یکی از ستوران تنه‌ی او زده بیاداشت و کودک از بغل او پرتاب شده چون فاصله از پل تا کف آب بسیار است پس از زمانی باب رسید و غوطه‌ی خوردن دوباره بالا آمد و از سنگهایی که در کف رود است آسیبی ندیده بود . در اینمیان یکی از عقابها که بفراوانی در کنار رود آشیانه دارند کودک را از روی آب برد و او در نلک خویش راه بیابان پیش گرفت . من دسته‌ی را از دنبال فرستادم که چون عقاب در بیابان پائین آمده قنداق و پاره میکرد ایشانش رسیده هياهو کردند . عقاب کودک را گذارده . برواز کرد . ایشان چون کودک رسیدند زنده بود و گریه میکرد برداشته پیش مادرش آوردند .

حکمرانان بومی آذربایگان پیش از این نگشته‌ام که در زمان سالار مرزبان در زمان مرزبان : و پیش از آن در هر یک از آذربایگان و اران و

ارمنستان فرمانروایی ز بومیان بودند که هر کدام سرزمینی را تصرف نموده با باریت در تصرف داشته حکم می‌راندند . و نیز گفته به که همه بن فرمانروایان فرمانبرداری و به جگزارای مرزبان را پذیرفته بودند .

این حوقل سیاح معروف تازی که در زمان سالار مرزبان (در زمان ۳۲۴) با آذربایگان و اران آمده در کتاب خود دو تکه شرحی می‌گوید که در یکی به برخی از این حکمرانان بومی و برده در دیگری میزبان برداشت (مالیات) آن ولایت و اندازه بجز و بدهی هر کدام زان حکمرانان را معین می‌نماید

اگرچه در نامه‌ی مالیات نوشته این حوقل خودی ز اشتهاء نیست ولی بهر حال این شرح، سند تاریخی مهمی است زیرا ینکه قاصد فرمانروایی سالار مرزبان از کجاست ، کجا بوده و کداه حکمرانان بومی

باجگزار او بوده‌اند و مطلب هائی از این دو تکه شرح می‌توان دریافت که از جای دیگر توان دریافت .

ما عین عبارتهای این حوقل را ترجمه نموده برخی تفسیرها از خود می‌افزائیم. و درباره میزان مالیت آنروزی آذربایگان و اران و ارمنستان هم عقیده خود را خواهیم نگاشت .

مخت دره به بردن از کوههای قفقاز می‌نگارد : * این کوهها را پادشاهان و خداوندانی بود که نعمت بیکران و زمین هاودزهای پرما و اسبان و ستوران داشتند بر این پادشاهان باج و بدهی معین بود که سالانه بری پادشاه آذربایگان می‌فرستادند - بدهی سبکی که از پرداخت آن باز نمی‌ایستادند . چه پادشاهان این نواحی که ایشان را پادشاهان اضراف میخوانند فرمانگزار پادشاه آذربایگان و ارمنستان و اران بودند . پسر بی اسبج باندکی از ایشان قانع بود و آنچه می‌گرفت بعنوان هدیه می‌گرفت . ولی چون پادشاهی مرزبان معروف سالار سرمحمد پسر مسافر رسید برای این بدهی‌ها دیوانها برپا کرد و قانونها گذارد که باز پرس دقی‌مانده می‌نمایند و ربح می‌طلبند یکی از بزرگترین این پادشاه شروانشاه محمد سر حمد ازندی است پس از وی پادشاه انخاز است که سرزمین او برخی از کوههای قفقاز پیوسته است (۴۹) و انخاز شاه خوانده میشود . پس از و صدوری (۵۰) که سنخاریب معروفست . وی همچون سر دیرانی پادشاه زوزن ووزان و وسطان کیش ترسایان دارد . داستان مختصر این

(۴۹) عزت خالی از غصه بیست ترجمه معنی شده (عین عربی عادت در

آخر کتاب دیده شود)

(۵۰) این عبارت نیز ترجمه معنی شده

پادشاهان را با باج و بدهی که هر کدام دارد در گفتگو کردن از برداشت آذربایگان خواهم نگاشت» (۵۱)

میس دربارۀ برداشت آذربایگان می نگارد: «اما چگونگی این ولایتها و حال آنها که من دیدم میران خراج آنجا و باجها تیکه از پادشاهان اطراف گرفته می شود این حال را بهتر نشان می دهد. چه اگر چه باج و خراج گاهی کم و گاهی بیش است لیکن از حدهای میانه و عادلانه آن تر نبی بود که در سال ۳۵۴ بدست ابوالقاسم علی دسر جعفر (۵۲) وزیر یوسف پسر ابی الساج که سپس وزارت سالار مرزبان پسر محمد پسر مسافر را داشت نجا بهامت بدینسان که با محمد پسر احمد اوزدی خداوند شر وانشاه (۵۳) و پادشاه آنجا هزار هزار درهم قرار داد و اسحاق خداوند شکی که ابو عبدالمالك معروفست داخل قرار داد او شد تا مستخاریب معروف به این سوره خداوند ربع (۵۴) به سید هزار درهم و برخی هدیه ها قرار داد. با خداوند جرزان و سعیدان دسر موسی به دو بیست هزار درهم قرار داد. با ابوالقاسم و بندوری خداوند و بندوراه پنججاه هزار دینار و برخی هدیه ها قرار داد با ابوالهیجاء پسر رواد از دامت نواحی که در اعر و ووزقن داشت به پنججاه هزار دینار و برخی هدیه ها قرار داد. با ابوالقاسم خیزانی از دامت نواحی که داشت و داتی مانده [مناقصی گذشته]

(۵۱) کتاب این حوض حال ابدن ص ۲۵۰.

(۵۲) از اینجا معلوم است که مرزبان ابو جعفر را پس از این همه داستانها

در بر سر کار آورده و وزارت خود سرده بود.

(۵۳) این اشباه از مسعودی نیز در سرور-الذهب سرزده که شروان را

نه شاه و شروانشاه را نام کشور و سرزمین دانسته است.

(۵۴) این کلمه در نسخه این حوالی بی قصه چنان شده و معلوم نیست که ربه

برع بهتر نگار است.

چهار هزار هزار درهم قرار داد و چون او خواستار تخفیف بود و اصرار می ورزید بلجابت سیصد هزار درهم و صد جده دیبای رومی برقرار داشت بیافزودند. با پسران دیر فی چنانکه میزان سالهای بدشین بود صد هزار درهم قرار داد چون ایشان دیسپرس شدلویه را که ایشان پناهیده بود گرفته مرزبان سپرده بودند برای چهار سال از بدهی معافشان داشت پسران سندد از بهت نواحی شان در ارمنستان درونی به دو هزار هزار درهم قرار داد تا سنجاریب خدوند خاچین به صد هزار درهم و پردستوران و هدیه به قیمت پنجاه هزار درهم قرار داد. وجه عمه قرار داده در دینار و درهم و دیگر چیزها و هدیه از استران و چهار پان و زار زلیت بده هر هزار درهم و خراج و احی آذر نایگت و رمنستان و از ن و پیر مون آنها همگی مال و رنجشان به صد هزار دینار رسید.

ر این سارتهای بن حوقل فهرست سیزده تن از پادشاهان رومی آذربایکن و از ن و رمنستان هر روز گرو و دیگر گزار سال مرزبان بشرح بیان دست میدید

۱ - شروانشاه حمد - محمد زدی - بن حوقل او را از بزرگترین پادشاهان رومی می شمرد مسعودی نیز دو زده سال پیش از این حوقل (دوسال ۳۷۲) شروانشاه رمن خود را بزرگترین پادشاه کوهستان قفقز نامیده می گوید گذشته در شروان بر زمین و سرزمین موغان پیر دست یافت بود (۱۵۶) و میران روح که این حوقل پناه و نوشته نیز پیدا است

(۵۵) کتب این حوقل چاپ آیدن سن ۲۵۴ و ۲۵۵ .

(۵۶) مروج الذهب در ذکر خراج

هست آگاهی درباره او بدست نیاموردیم. خود این حوقل در عبارت نخستین او را «سناری» میخوانند و سناریان گروهی معروف بوده‌اند که مسعودی و بلاذری (۶۲) نام ایشان را سیدار برده‌اند. مسعودی تصریح میکند که کیش ترسایان داشته‌اند. ریح یا ریح نیز معلوم نیست در کجا بوده.

۴ - خداوند جرزان - «جرزان» گرجستان است چه نام این طایفه در زبدهای باستان بر آن «وراج» بوده و سرزمین ایشانرا «وراجین» می‌نامیدند. چنانکه همین نام (وراجین) در برخی کتیبه هدی استخر هست. (۶۳) سپس بنام ازروی قاعده معروف «گرچان» یا «گرژان» شده و تزیکن آنرا بقاعده زدن خود «جرزان» گردانیده‌اند. ام‌مقصود از خداوند گرچان یا گرژان گوینا پادشاه بخزان است چه از عبارت نخستین این حوقل پیداست که پادشاه بخزان بر جگزار سالار مرزبان بوده ولی در این جا نام او را در میان دیگر جگزاران نمی‌برد. از سوی دیگر گرجستان در اینوقت‌ها بیشتر جزء بخزان بود و پادشاه بخزان از پسران خود بحکمرانی آنجا می‌فرستاد. در این دوقرینه باید گفت که پادشاه بخزان نیز خراجگزار و فرمان‌بردار مرزبان بوده و مقصود از خداوند گرچان اوست.

۵ - سفیدان بسر موسی - موسی و موسس نامی که نزدیک باین زمانها در نواحی زن و ارمنستان فرم تروئی داشته حکمران «اودی» از نواحی اران بوده. (۶۴) باید گفت در اینجا پسر او مقصود است وای کلمه

(۶۲) فتوح البلدان ج ۱ مصر ص ۲۱۰ و ۲۱۷.

(۶۳) و چنانکه در زدن ارمنی هنوز هم گرچین را «وراج و گرجستان

را «وراجستان» می‌نامند.

(۶۴) تاریخ وارتن ج ۱ و ۲ ص ۸۷.

«سمیان» بهر حال غلط است و درست آن معنوه نیست.

۶ - ابوالقاسم و یزدوری خدایند و یزدور - و یزدور معنوه نیست کجا بوده در راه ابوالقاسم هم آگاهی از تدریجها بدست نیامده.

۷ - ابوالهیجه پسر رود - ز خندان رود در بخش دوه همین کتاب بتفصیل گفتگو خواهد کرد. همین ابوالهیجه سرانجام خاندان سالارین را بر انداخته در سراسر آذربایجان پادشاهی یافت و نه او گویا حسین بوده.

۸ - ابوالقاسم خیر نی - از خیران در مسعودی و بلاذری و یاقوت و دیگر جغرافی نگاران آزمون برده اند و ناحیه ای زاران بوده وای در راه ابوالقاسم آگاهی در دست نیست.

۹ و ۱۰ - پسران دیر سی - مقصود خاندان زجروی است که توان و وسعت نزدیکیهایی نخبه جوان حکمرانی داشتند فرهادروی بن خاندان در اینوقت چند که گفته به دیربوق - عاشیق بود و بر در و همزست که کنیه «اوسهل» داشت و نوزین «اوره» «جره» میخواندند نیز گوید در برخی نسخ فرهادروی داشت در راه بن خاندان در بخش دوه کتاب نیز شرحهایی خواهد گشت.

۱۱ و ۱۲ - پسران سندی - مقصود خاندان زارویی است که از و آخر قرن سیم هجری بنیاد فرهادروی اندر ده برزاقش - دشمنان ارمنستان بودند. سند دوهیم در ده بن خاندان چون در دستهای سید محمد و یوسف - سرتانی شرح دست و دست افزار و دشمن بود زارویی در سنه ۳۵۰ هجری در خاندان زاروه و میخواندند در اینوقت (در سنه ۳۵۰ هجری) در خاندان شود سیم سر

آبس ود. آبس دوسال پیش از این در گذشته ودویسر. آشود و موشیغ. را
 مذکذارده بود. آشود بزرگتر از موشیغ و نامزد جانشینی پدر بود و سر رشته
 کارها را هم او در دست داشت. ولی هنوز آئین تاج گذاردن یا تکفته
 خودشان «بک نهدن» (۶۵) بجای داده بود. سپس از هفت سال دیگر او
 در شهر آنی و موشیغ در قورس بر تخت پادشاهی نشستند و از همان هنگام
 خاندان باکراتونی دوشاخه شدند.

باری بتصریح بن حوقل که سخن او را در این باره حجت میتوان
 دانست اینخاندان نیز زبردست و باجگزار مرزبان بوده اند. ولی در تاریخ
 های ارمنی این مطلب را یک پوشیده داشته هرگز همی از سلاطین و از باجی
 که این ددشهن و دیگر فرما رو این ارمنی بدومی در داخته اند نمی برند.
 ۱۳ - سنخ ریپ خداوند خاچین - خاچین - موزی و روستائی در آرچاخ
 (قرایغ کنوسی) بوده و این سنخ ریپ یا سنکریم و دیگر فرمانروایان
 آج در تاریخهای ارمنی معروف هستند

اینست فهرستی که بن حوقل از فرمانروایان بومی آذربایگان و
 ران و ارمنستان در سال ۳۵۲ میدهد. از این فهرست بی گفتگوست
 که مرزبان سراسر آذربایگان و اران تا دربند و کوهستان قفقاز و مر
 سراسر ارمنستان / مگر برخی نواحی عربی آنجا که در تصرف رومیان
 بود اهره روم و حکمران بوده است. ولی باید دانست که چنانکه از
 تاریخها و بقره از تاریخهای ارمنی برمی آید در همان زمان در این ولایتها
 فرم رومین بومی دیگر - جز آنکه بن حوقل یاد میکند - بوده اند

(۶۵) - بک شد قارسی تاجی است که از کل و اسرغم و مورد سازند
 و در چشم زرد و روسی است که دارد در زبان ارمنی تاج شاهی را نیز ساک نامند، تاج
 گذاردن را «کیل» می گویند

و معلوم نیست این حوقل چرا نام ایشان را برده یا ترتیب باجگزاری
ایشان چگونه بوده است

در باره مالیات این ولایت ها نیز مبلغ جمعی که این حوقل
مینویسد هزار و پانصد دینار (با پول امروز سه ملیون تومان کمابیش)
است . با آنکه میزان برداشت ولایتهای مذکور چندین برابر این مبلغ بوده
است . در قسمت باجهای فرمانروایان بومی معهود است که هیچ کدام
برداشت حقیقی سرزمین خود را بر زبان نمی برداختند و بایستی بپردازند
و زایشرونتوان بر کمی این قسمت خورده گرفت . اما در قسمت برداشت
واحی آزاد چون این است در کار بیست پانصد هزار دینار این حوقل را
جز سه و توان انگشت . چه برداشت آذربایگان تنها در آن زمان بداینهایی
که در دست است و برخی از آنها در همین کتاب خواهد آمد نزدیک پنج
هزار هزار دینار با پول امروزه ده ملیون تومن کمابیش آورده و این حوقل
برداشت آنجا را برخی زو حتی در منستان و آن بصره هزار دینار می
ویسد که یکی برده تفاوت در میان است .

مرگ مرزبان و جانشینی مرزبان پس از شش نژده سال فرمان

پسر او جستان : روزی در یک در راهان سه ۳۵

عدت و تند رستی در گذشت پسری که زو زاده شد جستان و بر همه

و بصر و کبخسرو بود . چون در این روزها بر در خود و هودان در

از تاره بر دین خود ده بود و صبیتی که کرد این و دهن پس زمرت و فرها روئی

آذربایگان و هسودان را بد شد و چون و نیز مرد جستان فرها روئی بد

نگشتری خود و نشانه ئی که مینه و و پس بان دره و د بصر

و هسودان سپرد

ولی پیش از این وصیت دیگری نهدنی کرده بدژبانان سپرده بود که پس از مرگ او دزها را جز بچستان و پس از مرگ جستان جز بپراهیم، پس از مرگ پراهیم جز ناصر نسیارند و اگر ناصر نیز نماید آنگاه بپرادرس و هسودان سپارند. (۶۶)

جهت این دو وصیت گوناگون از پادشاه خردمندی همچون مرزبان معلوم نیست و چنانکه خواهیم دید همین وصیت ها مایه پراکندگی خاندان او شد.

پس از مرگ مرزبان و هسودان انگشتی او و دیگر نشانها را نزد دژبان فرستاده سپردن دره را خواست ولی دژبان آن وصیت نهانی را آشکار ساخته دزها را سپردند. و هسودان سخت برنجیدند. در اینمین و آکین نامی پسر خورشید که از نزرکان دیلم و پدروزن ابراهیم (پسر دوم مرزبان) بود و مرزبان پیش از بیماریش او را گرفته و بند کرده بود ابراهیم بخواش و اصرار زنت خویشتن نرندان رفته و آکین را از بند سرون آورده و بی آنکه اجزه از و هسودان بگیرد آزاد و ره ساخت.

درین کار رحمت و هسودان بیشتر شده داست که درنگ او در اردبیل سودی بخوهد داشت بلکه برجان خود بیمناک شده با دلی پراز کینه نرزشتاف پس ز رفتن او جستان پسر نزرک مرزبان رفته در مروئی و دست گرفته ابو عبدالله عیسی معروف را بوزارت خود برگرد و در درش پراهیم و نصر و همگی سر کردگان مرزبان

(۶۶) ن مگور، بیگو - خون بجزرو سپار خردسال بود بدین جهت

از او - مرده

بیعت او پذیرفتند. مگر جستان پسر شرمزن که حکمرانی ارومی داشت و پس از مرگ مرزبان بخیان استقلال و خودسری افتاده در ارومی دزی می ساخت و از آمدن نزد جستان و بیعت کردن بدو بنا ایستاد.

ولی جستان (پسر مرزبان) مدتی پادشاهی نراند که نتوانی و کارندانی خود را آشکار ساخت و بجای اینکه همچون پدر پیرو دلت و فزون کردن سد هبان رشمشیر زان کوشیده بنیاد پدش می خود را استوارتر سازد زنان بسیار در حرماً گرد آورده روزگار ایشان میگذرانید و از دو دشمن توانا و پرزور (وهسودان و جستان شرمزن) که چپ و راست او را فرا گرفته روز و شب نکنند بنیادش می کوشیدند بهش و ندیشه نداشت.

یکی از کارهای او که فتنه ها از آن برخاست گرفتن و بند کردن وزیر خود عیمی بود. چه او را دامادی بنده ابو احسن عیدش بود که در ارومی دیری جستان پسر شرمزن را داشت و گرفتاری و در دست و نر ساخته با خداوند خود دشمنی جستان (پسر مرزبان) برخاستند و نامه ای بابر اهیتم برادر جستان که بن هنگام فرمانروائی در منستان (۶۷) را داشت نوشته او را بنفرمائی و دشمنی برادر خود بر گینختند و برومی دعوتش کرده وعده داد که چون بید کوشش و تلاش در بر داشته به پادشاهی آذربایگان برسد.

براهیه قریب این وعده خورده برومی شتافت و به جستان و دبیرس هم دست شده بهر غه نختند و آن شهر بر تصرف نمود. جستان

(۶۷) مقصود از رمنستان در اینجا دورین (دبیر) و آن روحی است

که از صدر اسلام به دست مسلمانان افتاد. حکمران آنجا یکباره از بغداد بر آذربایگان فرستاده می شد.

(پسر سرزبان) اینوقت در بردعه بود چون این خبر شنید به اردبیل باز آمد و نامه ای بچستان و عبیدالله نوشته بدلاجوئی ایشان کوشید و وعده رها کردن نعیمی و دیگر وعده های نیکو داد. چستان و عبیدالله ایندفعه هواخواهی این زادر پذیرفته ابراهیم را در سرائه تنها بگذارند و بارومی باز گشتند.

ابراهیم دانست که خطا کرده و بارمنستان باز گشت. ولی میانه او و برادرش رجش و دشمنی دیدار بود و چستان و عبیدالله در میانه دو رو زیسته بهر دوی ایشان روی دوستی می نمودند. تا آنگاه که باروی شهر ارومی را که آغاز کرده بودند و دزی را که درون شهر بنیاد می نهادند پیمان رسیده سلاح و ابزار جنگ چندانکه میخواستند گرد آوردند. اینوقت از هر دو سوی بریده بهیچکدام جز روی دشمنی نمودند. چستان و ابراهیم دانستند که هر دو فریب دشمن خورده با دست خود بنیاد خود را کنده اند و هر دو از کرده پشیمان شده بدوستی و آشتی گردیدند و میخواستند لشکرهای خود را گرد آورده باهم بچنگ چستان سرزن بشتابند. لیکن درین هنگامه حادثه دیگری روی داده ایشان را از بن آهت بز داشت. (۶۸)

خروج المستجیر بالله در کیلان اسحق بن یسریسی پسر خلیفه المکفی الله و آذربایگان و پایان کار او در سال ۳۴۹ در کیلان پیدا شده خود را المستجیر بالله میخواند و نوبت دعوت گذارده (۶۹) گروهی از کیلان که برخلاف

(۶۸) تجرید الامم حوادث سال ۳۴۶ و سال ۳۴۹.

(۶۹) عنوان دعوتش « بیعت کردن برگزیده از خاندان یحیی » بود.

(بعثت یحیی بن یسریسی من آل محمد). که یکا در آن زمانها خروج میکردند همگی همین

عنوان را کرده وی هر کدام از برگزیده جز خودش را نمیخواست.

دیگر کیلان و دیلمان کیش سنیان داشتند برو گرویده بودند.

در اینوقت نعیمی که گفتیم در بند جستن بود از زندان گریخته
بعوغن رفت و از انجا نامه ای به امین مستجیر بالله نگاشته او را بعوغن
خواند و وعده داد که لشکر کرد آورده آذربایگان را برای او بکشد و
از انجا بعراق تخته وی را بر سر بر خلافت بنشد.

مستجیر بالله از این نامه بسیار شاد شده با سیصد تن کبابش
از کیلان که برگرد خود داشت بعوغن شرافت از نسوی جستان شرمزین
که با نعیمی هم دست و هم دستن بود. سپه سوهی از رومی بدیشان
پیوست. مستجیر بالله کارس بالا گرفته مرده بسیاری بیعت او پذیرفتند
و سپه داری لشکر جستان و آنگذارده چند شهر دیگری نیز از آذربایگان
دست یافتند.

جستان و برهیه افسران مرزبان چون بن خورشید بدبهمسانی
یکدیگر اشکری اندی می گرد آورده آهنت موغان کردند و چون دو لشکر به
رسیده جنت آغاز کرد شکست بر سه جستان پسر شرمزین افتاده
رومی بگیریز آوردند. و سوهی از پشان کشته شد خود جستان به
ارومی نگریخت و مستجیر بشار دستگیر موده پیش جستان سر
مرزبان آوردند و او کشتنش فرمودند. (۱۷۰)

کشته شدن جستان و جستن سر در بن فیروزی رسید. از آنکه
ناصر بدست و هسودان: مرده گرفتن و کشتن محقق پس عیسی

(۱۷۰) تاریخ الامم - ۳۶۴ - این مأثوره شرحی می دیند که

پس سالار در ده خود تعبیه و شد و در آنکه مستجیر به را گرفته و کشته

با اینجه درجی دیگر می گردید. داشته شد. او چه کرد. از یکاه پیش ده

که کشتنش و نیز شیبه که در ر. بن. جل خود در گشت

(المستجیر بالله) را برای خایه المطیع مرستاد و کار او اندک رونق
و سعادت بی گرفت جستن پسر شرمین هم که گوشه‌الی دیده بود پا در
کلیم خود کشیده در ارومی آرام نشست

ایگر و هسودان که گفتیم پس از مرگ مردمان نادلی آورده از
اردبیل بیرون رفت در این مدت روز بروز در رشک و خشم او افزوده فرصت
که میداشت که کینه خود را جستن و برادرش را بچوید و چوب
میخواست تخته دشمنی می‌برد برادران کاشته از این راه نکندن ریشه‌شان
دست بد بر همه رزمه می‌پیمایند بر در خود خواند و چون او بداجا رفت
بوازی سیر اردومس فروین و سنان و ستوران بدو بخشید

وای چون بر همه پیش ازین جستن دشمنی کرده تلخی دوندیرگی
را چشیده بود و هسودان را و سه مقصودی رسیده این دفعه میداد
دصرت و همه‌ای بدو نوشته دشمنی و دفره‌ای برادرش و ادانت و وعده
همگوار ببری و پیشینه‌ای رجسب خود داد

صبر و دنی فرساید سخن خورده از اردبیل بموعن بگریخت
و در آنجا برف خود سری را فرشته گروهی بر او گرد آمدند و چون
جستن زمانه سخت نپیدست وی بپوش بود و از عهد مان و عاوه اشکر
را نمی‌آید در موقت سه‌هین بر فرصت بدست آورده آبوهی از ایشان
موش شفته در صبر و آسایش روز و بیرونی و روان یافته اشکر
ببر ریدان و در جستن چوب ری ستدن داشت که در پیر (۷۱)
گریخت صبر ریدان را حرف از ده‌گر-ین در و اگر

۱ - بی مرشس مرسکی از - و د و انگون دیهی بهین ۵۰

ابراهیم پسر مرزبان در اینوقت در ارمنستان بود چون گرفتاری برادران خود آمدن اسماعیل را به اردبیل شنید سپاهی آراسته باهنك جنگ اسماعیل بمراغه آمد. وهسودان در تیره چون این خبر دانست جستان و بصر و هادر جستان را که هنوز در بند داشت و هیچگونه شکنجه و آزار دریغ نمیداشت بیرحمه هر سه تن را بکشت و دسته‌ای را از آنان که همراه ایشان از آذربایگان آمده بودند ساخت. سپس نامه بجستان پسر شرمزن و حسین پسر محمد پسر رواد (۷۲) نوشته ایشان را بجنگ و دشمنی ابراهیم را بکشت و از پیش خود کک برای ایشان فرستاد. به پسر خود اسماعیل نیز نوشت که از اردبیل آهنك جنگ ابراهیم نماید.

ابراهیم در برابر اینهمه دشمنان تاب ایستادن نداشت. در همنستان بگریخت و جستان شرمزن که بمراغه نزدیکتر از دیگران بود اشکرگاه و را تراج نموده آن شهر نیز صرف کرد. (۷۳)

جنگهای ابراهیم با وهسودان پس از گریختن ابراهیم اسماعیل و گریختن او از آذر بایگان سوده بحکمرانی آذربایگان پرداخت

(۷۲) مقصود همن ابوالهیجه رودی است که نوشته این

(۱۳) بحرف س ۳۴۹ — باید داشت که اگر چه این مسکویه

این حوادث را در س ۳۳۸ می گرد چون داسن خروج مستعبر مانده و کتبی حستان او را چنانکه نوشته این در همنسل و ده و خود این مسکویه تصحیح کرده که خبر کتبی مستعبر باشد که حستان نوشته بود در ماه رمضان آنس به مدان رسیده و از اینجا معوم است که حده مسکور در همان ماه یا شرمه شدن رخ نماند. به این ترتیب این گمانت که حده های رفتن جستان و ص تیره و کتبی وهسودان ایشان را و فرستادن او اسماعیل را با آذربایگان و حدت او، ابراهیم در س دیگر (س ۳۵۰) روی داده است. مؤید این مطلب آنکه این مسکویه در همنسل ۳۵۰ می گارد از بغداد خلعت و انیکری آذربایگان ای ابراهیم فرستاده چه معوم است که این کنار ایستی نزدیک بودن کتبی حستان باشد.

و گویا در همین زمانم بود که از سوی ری جنگ مسینه و هسودان و رکن
الدواہ برپا بود (چونکہ در گفتار دوه نوشته ایم). (۷۴)

لیکن ابراهیم در ارمنستان از اندیشه کینه خوہی بزدنشسته ساخته
شکرکشی دیگری برآذر ایگان می شد در اینمین سمعیل پسر و هسودان
در اردبیل، گمان درگذشت. (۷۵) ابراهیم فرست را دست داده در بربیکن
شافت و اردبیل را تصرف کرده شرمزن پسر میشکی، سده خودتارہ
سزگشت، ساس ابراهیم، سپاہ ابوہی آہنک آرم کرد و هسودان
برای جنگ نداشت بدیلمان بگریخت. ابراهیم تارہ در آمدہ مدتی در
بجا بود و زینت و خرابی درج نمیداشت. در بربیکن در گشت

ام و هسودان در دیلمان بگرد آوردن سپاہ می بردخت و چون
پس از از گشتن ابراهیم تارہ در آمد شرمزن پسر میشکی را، اشگر
ابوہی رواہ آذر بیکت ساخت و او در بجا رہیہ، راع ہنگامہ
کارزار آراست و در آخرین جنگ سده ابراهیم شکست سختی خوردہ
بک پراکنده شد و خود او، دستہ بکی در ری پیش گرفت کہ
رکن الدواہ بنام و کن و هسودان ہمہ جا زدند و رفتہ ر
ہمراہش می کشند. بجا کہ جز خود و کسی زیشب جان
بدر آورد. (۷۶)

(۷۴) مقصود حکمی است کہ گفتہ می شود در دو فصیہ خود اشارہ

می کند و گفتہ چون منی آن فصیہ را در حدی الاخری ۳۵۴ سرودہ
در اینجہ دید گفت کہ حث امروز درس ۳۴۳، اثر او ۳۵۱ رح
داده

(۷۵) سال مرگ او معلوم نیست و تقریباً مصعب می شمارند کہ

۳۵۲ یا ۳۵۱ بودہ

(۷۶) در س ۳۵۵

بازگشتن ابراهیم به ابن مسکویه می نویسد: «ابراهیم تنها با اسب
آذربایگان و تازیانه خود بری رسید و چون رکن الدوله

دختر مرزبان را که زنی داشت پسرش ابوالعباس از وی زائیده شده بود
بخطرات این خوبت ویدی در نوازش ابراهیم انداز منگه نداشت و از هر گونه هدیهها
که در خزینه ددشاهان یافت میشود برای او بفرستاد. سپس صورتی
از این هدیه که وی با چشم خود دیده اندکاشته میگوید: «من هرگز این همه
هدیه که کسی در یکبار بخشد ندیده بودم». (۷۷)

این حادثه در سال ۳۵۰ بود. در همان سال درری حادثه شگفتی
روی داد چه بیست هزار تن از مردم خراسان که بنام جهاد و غزا بارو میان
ز شهر خود بیرون آمده و بری رسیده بودند ناگهان بخیال تصرف این
شهر فتنه در رکن الدوله که جریده اندکی با خود نداشت جنگ سختی
آغاز کردند. ابن مسکویه که خویشتن در اینوقت درری بوده این داستان
را تفصیل گشته از جمله میگوید: «ابراهیم سالار نیز در این هنگامه
هنرمندی کرده دایری سیر آشکار ساخت و شکم او حربه رسیده چون
مرد تنومند و سرفره و در رخ ترونده رسیده ایکن شکافی بدید آورده
که تزییده بود دست و در چپه میست. (۷۸)

س ر دفع فتنه خراسان رکن الدوله سباه باشکوهی بوزیر
کاردن خود بن عمید معروف سرده همراه ابراهیم روانه آذربایگان ساخت
که آن ولایت بر ری و نگشاید بن عمید ابراهیم را با آذربایگان برده بر
سریر فرم روئی بنشد (۷۹) و فرقه رواین بومی آنجا و سران

(۱۲) و (۱۸) تحریک - ۳۵۵

(۱۷۸) ابن مسکویه در این حدیث بر داغنه را از وشته او درست معلوم

ست که کس و همدان تا ابوقت در آن یکن بود با پیش از آن در
رو بود.

کردان و جستان شرمزن همه را بفرمانگزاروی او واداشت و خوبش
پس از مدتی اسپه بری بازگشت

یادمان کار ابراهیم: از این پس خبر درستی از ابراهیم نیست بلکه
در آریخهاییکه در دست دریه - از تزی
و نرسی - دیگر آگاهی در بره فرم روانی سالارین توان یافت و
اوالهیجه آخربت فرمان روی این خندان را که خواهم
نگاشت شب در برخی از تاریخ های ارمانی میسر

اما در بره ابراهیم این مسکوبه در اینجا که رفتن بن عمید در به
آذربیکن با سده و برگشتن او را بری داشته شرحی از زبان ابن عمید در
باره برکت وقوت زمین آذربیکن و اداره برداشت (ملیات) آنجا و
در باره آینده و سروشت ابراهیم می گردد که زین شرح می توان بیان
کار ابراهیم را جمع دست

خلاصه آن شرح اینست چون سه درتیس از عمید در یک
روت و برکت وقوت زمین و فروری - آجر دید دست که آن سردمبی
در خور آردی مشتر است و می توان حصص فریتری را جدا برداشت
و حساب کرد که می توان بدوزه برداشت همگی و آیشی را در گونه
ملیات از آجر گرفت وی های که در آجر برهیم می رسید بیرون است
سود چه برهیم این آشی و خوشی بیش زهر است هرگز - خط
و سامان ولایت می بردحت و گردن که گوشه های ولایت دست یافته
و در هر کجای ری خود ملات می گرفت ریحی زمین هر بیون
اشکریان داده برخی بر و برن وی کشت فودده ای در دست
گردش بود بهرحب ری برهیم سده کمتر در هر هر در هر

میرسید. استاد رئیس پیش از همه این ترس را داشت که پس از بازگشتن او بری
 آذربایگان باز دیگر بجای نخستین برگشته برای ابراهیم بلکه يك شهر نیز
 بازنگذارند. و اما برکن الدواه نوشته خواستار شد که آذربایگان را بدو
 سپرد و عهده دار شد که سالانه پنجاه هزار هزار درهم مالیات آنجا را
 برداشت نماید. برای ابراهیم نیز بهتر آن می دانست که سالانه آن مقدار مال
 که از برداشت آذربایگان بدو میرسید نقد و یکجا گرفته در جایی آسوده ب
 زدن و مسخر کردن روزگار بگذرانند و ای رکن الدواه این خواهش را نپذیرفته
 گفت مرده خواهند گفت ضم در سرزمین پشاهنده خود بست و این عمید
 را بری بازخواست

سپس می گوید: بد دره روری پیش استاد رئیس نشسته بوده و او
 از سختی هائیکه در سفر آذربایگان او و سپاهش دیده بودند گفتگو نموده
 می گفت: «بنهجه اگر نعمت جاویدان برای ابراهیم آماده کرده بودیم
 بنهجه سختی هر باغض کرده نگو آسان می شمردم. سپس گفت آیا ندیده ای
 کسی را که بریشه می ریزد و دو کلهی بسیاری را از چنگالهای همچون
 چوکان شیشه ی ویزان ساخته بستیری آنها بقبیدن ابریشم میبردازد؟
 گفته ام (دیده ام). گفت مگر نمیدانی که زحمت این ابریشم تاب
 هنگامی است که کارگه خود را درچینند؟ پس از آن همین قدر کافی
 خواهند و نه دهندهی دو کله را پائیده گهی بچرخاند. ما نیز [در
 آذربایگان] کارگه را برد کردیم دو کله همی چرخاند و ابریشم را کشیده ایم
 و در کار بستن است و چون ما از آن بیرون آمده ایم نه گزیر قوت
 چرخیدن دو کله روی سستی و آهستگی خواهد گذاشت و چون کسی
 بست نه قوتی نه رسد که که سستی آنها فزونتر شده سپس برگشته

بانسوی دیگر خواهد چرخید و بدینسان یکی پس از دیگری فرو ریخته
تا آنجا که حتی یکی از آنها بر کار گناه نماند .

این مسکویه می گوید : « نوگونی این میزان وحی آسمانی بود که
اندک خطائی نکرد و حال ابراهیم پس از بیرون آمدن م (۸۱) و پس
از آن نظم و سامانی که برپا شده بود این شد که دیگر ن طمع در شهرهای
او بسته که کم و یکی سر از دیگری از دستش می گرفتند تا آنجا که خودش
را نیز دستگیر نموده در یکی از آن دزها بند کردند چنانکه پس از این
خواهیم آورد اگر خدای بخواد . (۸۲)

از این شرحها نصبت میزان درست مالیت آذربایگان بدست می
آید . چه بر روشن است که این عمید یکی از بهترین وزیران و دبیران
آن زمانها بوده و از کار مالیت و خراج همگونه آگاهی داشته است و او
چنانکه می بینیم مالیت خود را نزدیک به پنجاه هزار هزار درهم (ده میلیون
بودن امروز کم پیش) تخمین نموده پیش زکن نامه عهده دار
می شود که تا آن میزان برداشت نماید . از اینجا معلوم است که نوشته
این حقوق در ساره میزان مالیت آذربایگان و در آن زمانست که پیش
از این آورده به (۸۳) جزا شته نیست (۸۴)

(۸۱) از این عبارت بر می آید که پس مسکویه بر همراه این عمید
آذربایگان رفته بود و دیگر عبارت خلاف این را می رسد .

(۸۲) شاکت است که این ابر بر اینده همین وعده را می دهد .

در کتب او نیز دیگر می از ابراهیم نیست

۱۸۳۱ صفحه ۱۰۲ کتب دیه شود

(۸۴) مالیت آذربایگان در دوره ی دبیران سیر بیشتر از نوشته

اس حوائل بدست سیر بیشتر از تعیین اس عمید رسیده است . از جمله در

زمان سلجوقیان و از آنجا که بنوشته مسروق در راست اقبوس شو هزار تومان

مغول یا نزدیک سی میلیون تومان امروزی و ده در زمان مغولان بر سه

در نوشتنهای ابن مسکویه و در نقلهایی که او از زن ابن عمید می کند این معنی تکرار شده که کردن در آذربایگان فراوان و چیره بودند. فراوانی کردن در آذربایگان در هر دوره بوده است. وای نه آنجا که ما میدانیم کسی از کردن در این زمین در آذربایگان (۸۶) این قدره چیره نبوده. چه زرگترین فرمانروای نومی آنجا در زمان ابراهیم یکی جستان پسر شرمزن دیلمی و دیگری ابوالهیجاء روادی تازی بود.

گویا ابن عمید و ابن مسکویه نیز دو چهره اشخاص معروف گردیده ابوالهیجاء را کرده می پنداشته اند و مقصود هر دو چیرگی اوست. زیرا ابوالهیجاء که پس از دستگیری ابراهیم جدی او پادشاه آذربایگان میشود (چنانکه بتفصیل خواهیم دید) معلوم است که در زمان ابراهیم نیز چیره و زورمند بوده است بلکه باید گفت که گرفتن و بند کردن ابراهیم چیردست او نموده است چنانکه در این ره در بخش دوم گفتگو خواهیم کرد

چنانکه گفتیم. ابن و ابوالهیجاء اشخاص در
ابوالهیجاء نوه سالار: برخی در برخی زمانی کرده میشود بیش

از این پادشاهی آشود پسر آس را در آس و پادشاهی در در و موشیخ در قوس نگشته ایم. در سال ۳۶۶ یا ۳۶۷ آشود پسر آس در گذشت و پسر او سنا پدشاهی یافته. عموی خود موشیخ ششمی ورد و خوردر رخست. آسوغیت دارونجی از مورخان معروف ازمنی که کتاب خود در ریاست همین زمانها تألیف نموده مینویسد موشیخ و ابوالهیجاء در ری خود خواست و شرحی در بره اشگر کشی ابوالهیجاء در ری موشیخ و سرگذشت و بیان کرد و

(۸۶) اینکه می گوید در آذربایگان تازی است که در این زمان که

کردن روادی و ابوالهیجاء در زمان فرمانروای تازی چیره بودند

مینگارد. اگرچه این شرح نیز خالی از ابهام نیست و متأسفانه جز آگاهی بس کوتاه و مجملی را بدست نمیدهد ولی بهر حال تنها خبری است که از آخرین فرمان روای سالاریان و از چگونگی برافتادن انخاندان داریم و ماعین آنرا از روی ترجمه فرانسه (۸۷) در اینجا ترجمه می نمائیم :

در عنوان سطر مینویسد: « رسیدن ابو الهیج (ابو الهیجاء) بار منستان - وی سپس پادشاهی خود از دست داده خویشترن باخچه شدن نابود گردید » سپس مینویسد: « موشیغ در دل خود هرگز ترسی از خدا نداشت . چه او میان درباریان بزرگ شده باز و تن آسائی اش پرورده بودند . او ابو الهیج دبلمستانی نوۀ سالار را که از امیران ایرانی بود (بیاری خود) خواند . وی هموقت همراه (فرستاده موشیغ) روانه نشده بسیر دیر رسید و دیر هور و موسی (۸۸) را آتش زد در سال ۲۳۱ بدستگیری چندین چلیپای رها کننده را که برگنبد کلیبی شوغا کاد بود بیداخت . آتش خشم خدا بر او فروخته شده دیوها بروی چیره گردیدند (دیوانه شد) . و چون بر میر « کوغدن » (۸۹) آبتوف (ابودلف) حمله برد بدست او مغلوب و دستگیر شد و زاکریر دوتین و همه شهرهای دیگر خود را با او (ابودلف) سپرد و باخت و تهیدست با همگی خانواده خود در سراسر ارمنستان و گرجستان گردیده میگفت این باز از آنجا بر من رسید که دشمن چلیپای مسیح بوده و به همین جهت میراث پدریم از دستم در رفت . و چون او بدربار و سمر میر تور بوندین (امیر طور روم شرقی) رفته و کمکسی از او

(۸۷) - نسخه ارمنی کتب آسوغینک با آنکه مکرر چاپ شده بسیار

گویا است و مدحترس آن نشده است

(۸۸) - نیز معروفی در واحی آنی بوده است

(۸۹) - کوغدن نخبه است که از دیوبند و آگولیس امروزی در آنجا نهد

توانست گرفت دربرگشتن از آجا در شهر او خدیق (۹۰) بدست غلامان
خود خفه شد. (۹۱)

از این شرح برخی مطلبها روشن و معلوم است و برخی را
با اندیشه و باریک بینی می توان دریافت: نخست باید گفت این
ابو الهیچاء پسر براهیم بوده چه ارمنستان (دوین و آن نواحی) از
نخست جای حکمرانی ابراهیم بوده و می بیست به پسر و رسیده باشد
شاید در زمان خود ابراهیم نیز حکمرانی دوین سپرده او الهیچاء
بوده است.

دوم معلوم است که ابو الهیچاء تابع ارمنستان (دوین و آن
نواحی) را داشته است. بنابراین گفته آسوغیک که و پس زنده بونی دوین
و دیگر شهرهای خود را؛ و دافع مدینه. چه بی گفتگوست که دافع
شهری را از آذربایجان نگرفته بود. گویند پس از گرفته ری بر ابراهیم شده
او الهیچاء روی در یکان دست یافته بود بین او الهیچاء و او -
دوین و آن نواحی را دست نداده بری فرستاد و او خود نمانده و
سینه او الهیچاء در سال ۳۱۱ هجری (که مطابق است - شون
۳۷۱ ز شون ۳۷۲ هجری) از مدینه فرستاده و در چون مدینه در
آسوغیک نیست که بر عینه در ینوقت فرستاده و او بی نماند
باید گفت که حدیث گرفتن و بند کردن ابراهیم در سال ۳۱۰ - ۳۱۱
رخ داده و در خوره که کوه فسوس است که بن مسکوویه تاریخ خود
نزدیک زمان بن حدودت بیان رسانیده و مارا از بارشته که عیبی
پس سود مند می بهره نموده است.

(۹۰) یکی از شهرهای ارمنستان و در سوی فارس بوده است

(۹۱) ترجمه جمله دوم تاریخ عمومی آسوغیک ترجمه م. ک. پیرس ۵۳-۵۱

چهارم معلوم بیست ابو الهیجاء پس از این لشکر کشی بیاری
 هوشیغ چند سال دیگر فرمانروائی داشته و در چه سالی با ابودناف جنگیده
 و شهرهای خود را از دست داده است. ولی چون آسوغیک در سال
 ۳۷۷ ز منی (مطابق ۳۷۷ هجری) شرحی دیگر در باره جنگ ابو الهیجاء
 روادی پادشاه ذریبگان با ابودناف مذکور نوشته و می گوید درین
 و شهرهای دیگر سالار را از او باز ستادار اینجاء معلوم است که داستان
 ابو الهیجاء و سالار با ابودناف پیش از تاریخ مذکور بوده است.

سرگردی ابو الهیجاء با خاندان خود در شهرهای ارمنستان و
 گرجستان و گمتن اینکه از دشمنی مسیح این دلازمین رسید مطلبی است
 که بی تون دور کرد بویژه از آسوغیک که کشیش در تعصبی بوده
 است چه اینجند ارمنین و گرجیان با آنها کینه دینی و نژادی بایستی
 اور زنده نگذرد مگر اینکه بگوئیم هنوز سده و گمان فراوان برگرد او
 بوده همچنین رفتن او بقسطنطنیه برای یاری خواستن از امپراتور
 فرسای دره در خود ور کردن بیست و می توان پرسید که چرا او بغداد
 بی رفت که خلیفه یا ز مؤیدالدوله بویهی یاری خواهد کرد
 هر چند این کار بو الهیجاء روشن و حقیقت این خبرها معلوم است

آخرین بازماندگان می گفتگوست که فرمانروائی سالاریان با گرفتاری
 سالاریان : ابو الهیجاء و ده سالار سپری شده و پس از وی

کسی زایش در آذربایجان جای دیگر فرمانروائی نداشته وای معاویه
 است که دودمان مذکور باک از میان برفته زماندگان ایشان تا سالها
 در دره های پادشاهان دیگر دیلمی در ری بدر بغداد میزیسته اند و
 در گذشتند که جستجو کرده اند چهار یا پنج تن از ایشان را

مدست آورده ایم .

صفت : کینخسرو پسر مرزبان که پیش از این ۴۰ اور برده و گذشته
ایم که چهارمین پسر مرزبان و همگامه مرگ او کودک خردسال بود . سپس
در ری پیش فخرالدواہ دیلمی میزیسته (۹۲)

دوم : ابوالفوارس ماذر پسر جستان پسر سالار مرزبان - پسر گذشت
او چیزی در دست نیست . تم . در گفتگو از پسر و دخترش ۴۰ اور آورده اند
سیم : دختره ددر - زن عضدالدواہ دیلمی و مادر میر و احسین احمد
بوده . وزیر ابوشجاع در حوادث سن ۳۷۲ ۴۰ ور برده شرحی رشکوه
و احترام او می نگارد (۹۳)

چهارم . فولاد پسر ماذر - در فداد از سرگردان صمصام الدواہ
و سایر ارجمند بود سپس صمصام الدواہ گرفته شد و چون صمصام الدواہ
زنان را گردیده در - پس نیک حکامی گذشت . شکاری بر داشت
قدوس ۳۸۱ راجه گریخته ری پیش فخرالدواہ آمد و در آنجا بود
درودزدگی گمت (۹۴)

پنجم . دختر جستان - قوت در معجزه اند . در سر گذشت
و امتحان پسر عمید (پسر بن عمید معروف او گریزی بر سر بن فخر -
دواہ ۴۰ و دختر جستان ۴۰ می زد که زن و امتحان ۴۰ آورده (۹۵)

(۹۲) صمصام الدواہ در صحت پسر خود را می دانست

(۹۳) پسر جستان نامی بود و شرحی در سر گذشت

حاشه ای که صحیح است در نوشته برده شود

(۹۴) نام او را وزیر ابوشجاع در سر گذشت

تعمیر گذشته در کتاب او برده شود

(۹۵) صمصام الدواہ در سر گذشت

و چون در آن زمانها جستان دیگری جز از بسر سالار مرزبان سراغ نداریم
می توان گفت که این زن نیز از بزرگان سالارین بوده است.

نوشته برخی شرق شناسان اروپا از سالار مرزبان و دو پسرش جستان
و ادرهیم ساک، زنده است (۹۶).

بایان بخش نخستین

ملحقها

در اینجا سخن ما از سه خاندان دیلمی (جستانیان و کنکریان و سالاریان) که موضوع بخش نخستین کتاب است پایان میرسد. لیکن چنانکه شیوه مؤلفان اروپاست برای اینکه مطلب های متن هر چه روشتر باشد چند ملحق در اینجا می افزائیم.

ملحق نخستین

شرقشناسان دانشمند اروپا که از خاندانهای پادشاهی ایران و اسلام گفتگو کرده اند بیشتر در آخر تألیفهای خود برای هر خاندانی جدولی درست کرده اند. ما نیز در اینجا برای هر یک از سه خاندان مذکور جدولی درست می نمائیم.

جدول نخستین - جستانیان

جستان

مرزیات ۲۸۹

جستان

وهسودن ۲۵۰ - ۲۵۲

علی ۲۰۰ - ۲۰۷ جستان ۲۵۲ - ۲۹۰ خسرو فیروز ۳۰۷

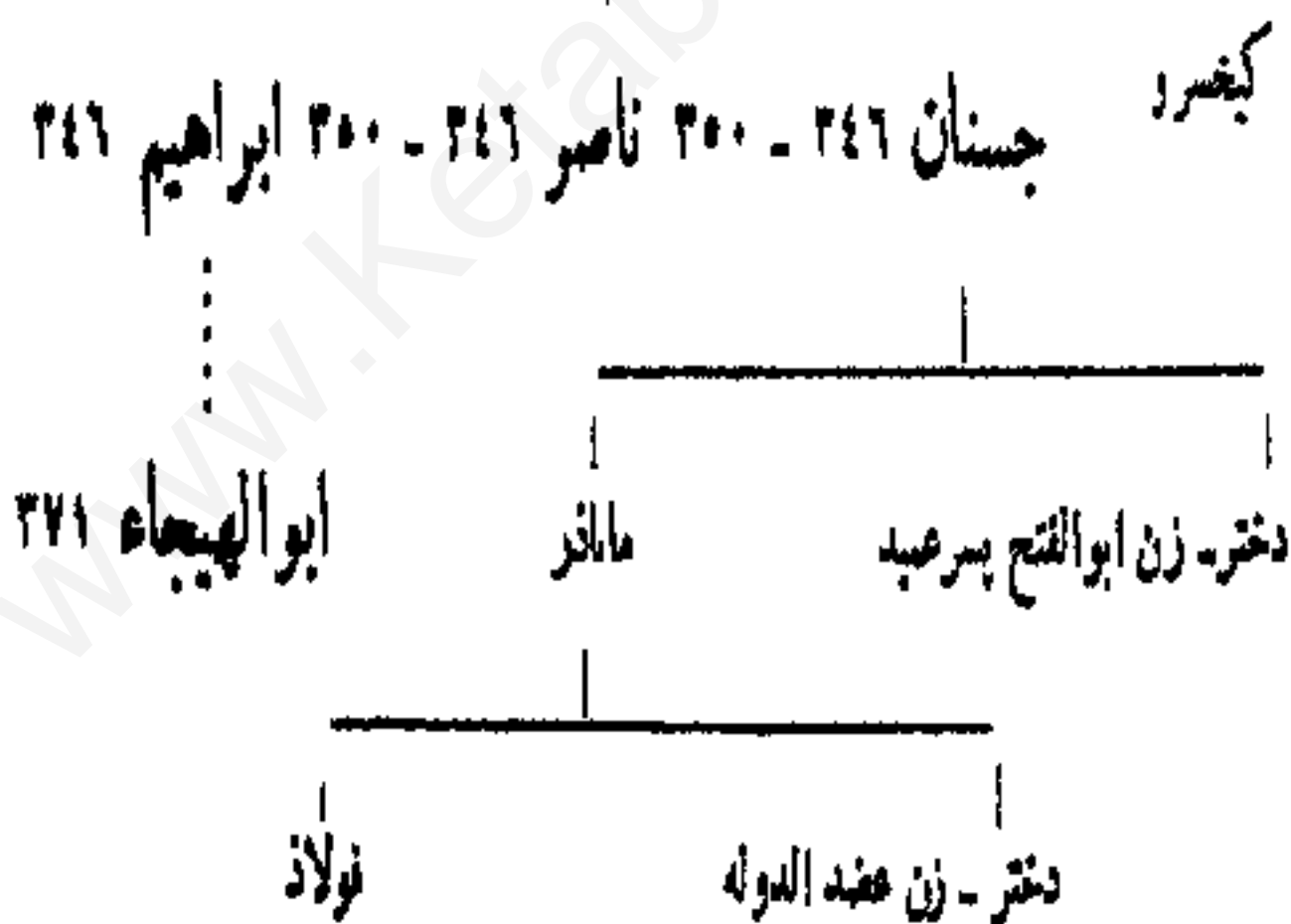
جدول دوم - کنکریان

مسافر



جدول سوم - سالاریان

سالار مرزبان ۳۳۰ - ۳۴۶



ملحق دوم

در گفتارهای نخست و دوم در داستان جستانیان و کنکریان بارها نام نامه ابوعلی حسن پسر احمد را که بصاحب من عباد نوشته است برده و از مطلب های آن نقل کرده ایم . این نامه سند تاریخی مهمی است که میتوان مطلب بسیار از آن فهمید . ولی چون نسخه آن که جز در معجم البلدان نیست غلطهای بسیار دارد و برخی عبارات های آن مبهم و ناروشن است که میتوان چندگونه معنی کرد باین جهت در متن کتاب ترجمه سراسر آنرا نیاورده ایم و در اینجا نخست متن عربی آن را با نسخه بدلهای از نسخه چاپ لیبزیک معجم البلدان نقل نموده سپس سراسر آن را ترجمه بفارسی می نائیم . در متن عربی از نسخه بدلهای آنچه را که درست تر دانسته ایم بمتن درآورده و برخی تصحیحات نیز از خود افزوده ایم :

و کانت فخرالدولة بن رکن الدولة ملک هذه القلعة فی سنة ۳۷۹ و ذلك ان ملکها انتهى الی ولد نوح بن وهسودان و هو طفل و امه المستولية علیه فارسى اليها فخرالدولة حتى تزوجها و زوج ابنها بواحدة من اقربيه و كان الصاحب قد انفذ لحصارها (۱) و اخذ صاحبة لمسکن عنده (۲) ایا علی الحسن بن احمد قتمادی امره فکتب الیه کتاباً فی صفة هذه القلعة هذه نسخة اوردها لیعرف قدرها: ورد کتبتک بحدیث قلعة سمیران و ان احسب ان امرها خفیف فی نفسک فلماذا یسط القول و اشرح الخطاب و ابعث الرغبة و ادعوا الی الاجتهاد و ارفه البصيرة و اشعد العزم (۳) 'علم ی سیدی ان سمیران لیست بقلعة و انما هی مملکة و لیست مملکة و انما هی مملکتک و سأقول بما اعرف ان آل ککرم

(۱) بجزیره . (۲) عجمه . و کذا الکلمتین غیر متلائمان . (۳) و لیشعد .

يكن قدمهم في الديلم ثبت الاطناب (٤) حتى ملكوا من هذه القلعة
 ما ملكوا فصار السبب في اقتطاعهم الطرم عن قزوين و هي منها
 ومختلصة عنها ثم سمت بهم هاتهم الي مواصلة جستان (٥) وهسودان
 ملك الديلم وقد ملك اربعين سنة فحين رأى ان سميران اخت
 قلعة الموت استجاب للوصاية و بهذا التوصل و تلك القلعة ملك
 آل كندر ربق (٦) الاستانية (٧) اجمع فصار لهم ملك شطر الديلم فاحتاج
 ملوك آل وهسودان الي لاقتصار (٨) على اللانجية (٩) و هم الشطر
 الثاني بهذه الدالة (١٠) تشجع المرزبان بن محمد على الثغلب (١١)
 بالملك و توغل بلاد اذربيجان و عنده ان سميران معونة (١٢)
 حتى ما ثبت (١٣) به الارض و هذا وهسودان على ما عرفت جورده
 وجزعه (١٤) و كثرة افساده على الامير السعيد انما كانت تلك
 القلعة يده (١٥) الباطنية و عينه (١٦) انظره (١٧) و بسما
 واصل عماد لدولة و تأكل بهر و زنجان و ككتر قزوين
 و جميع سهرورد و بنى تقلاع لشي خلعت ليوم لدولة لقاهرة

(٤) الاطناب . (٥) في جميع النسخ حذت وهسودان فصحت ها
 كما ترى . (٦) و بنى . (٧) الاستانية . و اصل كتاب ان كك
 شريحيثين و اما المراد كلمة هي اسم حائفة من التيمه كه ان المراد من
 كلمة هي اسم حائفة اخرى منهم . (٨) لاقتصر . (٩) هكذا في جميع النسخ
 ولا ريب ان المراد به اسم حائفة من التيمه يس هي ذ - صير جمع في
 (١٠) الدولة . (١١) الثغلب . (١٢) معرفة . (١٣) بنت .
 (١٤) خوره و جزعه . (١٥) في النسخ منه . مدة و حين صحته كه ترى
 و له نعم صحيح ليعنية و نعه بسعة . (١٦) في نسخ عبة .
 عين . هية و نحن صحه . كه ترى . (١٧) في نسخ انظره عن
 صحته كما ترى .

ثم من ملك سميران فقد اضاف الى ملك الديلم ملكاً (۱۸) من اعلى اسفيدرود من الجبل (۱۹) و ليست المزية في ذلك بقليلة والمزينة للاعداء بيسيرة و لا الثبابة بخفيفة فاجتهد يا سيدي وجد و بلغ و اشد و لا تستكثر بدلاً و لا تستعظم جزلاً و لا تستسرف ما تخرجه نقداً و تضمنه وعداً فلو وزنت الف الف درهم ثم تملك سميران لكنت الرابع و اوردت هذا الفصل بهذا الذكر فلو كتبت فيه حملاً عن البياض لكنت بعد في جانب التقصير والاقتصار والله خير ميسر نعم يا سيدي ان اترك في حبيبك عظيم و ذكرتك فخيم (۲۰) و حديثك كالروض با كره القطر و راحه الصبا و لكن ليس النجم كالشمس و لا القمر كالصبح و لا سميران كجناشك و متى تيسر هذا على يدك فقد حزت جه لا لا تمحى حتى تمحو السماء ثم لكوكب و لله حسبي و نعم الوكيل (۲۱)

ترجمه: فخر الدواه پسر دکن لدوله در سال ۳۲۹ بین دزرا از آن خود کرده بود. چه خداوندی آید به پسر نوح پسر وهسودان رسید که کودکی بیش نبود و درش رشته کاره را در دست داشت. فخرالدوله پیش آن زن فرستاده او را به عقد خود آورد و زنی از خویشان خود بعقد پسر و دده دزرا زن خود کرد. [پیش زین] صاحب [پسر عباد] ابو علی حسن پسر حمده فرستاده بود که کرد این دز فرا گرفته خداوند و دستگیر سازد (۲۲). و چون این کار بدرازی انجامید

(۱۸) فی نسخ معت بحین صحیح که تری . (۱۹) فی النسخ الجبل و بحین صحیح که تری . (۲۰) نعم . (۲۱) معجم البلدان چاپ لیبزیک جلد سوم صفحه ۱۲۹ و ۱۳۰ (۲۲) عبارت غریب از آنچه هست ترجمه یعنی شده .

[ابوعلی] نامه ای در وصف و چگونگی دزدی صاحب نوشت که نسخه آن در اینجا آوردم تا قدر این دزد دانسته شود : نامه تو در باره شمیران رسید . گمان میکنم تو کار این دزد را سبک می شماری ، و اینست که سخن بدروزی میرانم و گفتگوی مشروح میکنم تا میل تو بر نگیزم بر کوشش و ادوم بینهایت تند تر سازم عزمت نیز تر گردانم . بدان ای آقای من شمیران دزد نیست کشور است . کشور نیست کشور هست . اینک من آنچه میدانم می سرایم : خاندان کنکر پیشین در میان دیلمن ستوار نبود و آنکه که این دزد را از آن خود کردند . و این باعث شد که تارم را از قزوین جدا کردند . با آنکه او جزو قزوین است و از آنجا رها شده . سپس بدستگیری همت خود و آنچه رسیدند که با چستن و هسودان پدشه دیلمن که چهار سال پدشاهی کرده بود خویشی کردند و او چون دید که شمیران [در ستوری] خواهر آملوت ست بدین پیوند رضا داد . با این دزد و . بن پیوند بود که کنکر پادشاه بر همگی استایه (۲۳) حکمرانی یافتند و پدشاهی یک بخش دیلمن زایشن گردیده پدشاهن خازن و هسودان (۲۴) نگزیر شدند که حکمرانی و لایحه (۲۵) که بخش دیگر دیلمن ست رسیده کنند . بن پشتیبانی بود که عزیزان پسر محمد دلیری یافته پدشاهی در زان خود کرد و آذر بیگن را فر گرفت . چه

(۲۳) چنانکه نوشته که این کنکر دیرست پست و پیر حیرت مفصود است .
 حلیفه ای از دیلمن ست ۲۴۱ مفصود حسودان ست ۱۳۵۱ این کنکر
 خرگوه دوست است و مفصود است .

او میدانست که اگر از هرجا رانده شود شمیران پناهگاه اوست .
 این وهسودان است که پیدادگری و ناستوده کرداری او را و آنچه
 فتنه ها که بر امیر مرحوم (۲۶) شورانید میدانی همانا این دز
 دست کشاینده و دیده بینای او بود . بنام این دز بود که با عمادالدوله
 خویشی کرده (۲۷) [برداشت] ابهر و زنکان و بخشی از قزوین
 و سراسر سهرورد را بخورد و دزهایی بنیاد گذارد که امروز برای
 این دولت فیروزمند گشاده شده . وانگاه هرکس که بر شمیران
 دست یافت سرزمینی از کیلات از کنار سفید رود بر سرزمین
 دیلمان افزود . و این مزیت اندکی نیست و اندوه دشمن
 از این رهگذر سبک نیست و شهرت این کار کم نخواهد بود .
 بکوش ای آقای من بکوش پایدار و استوار باش آنچه میدهی
 بیش شمار آنچه میپردازی بزرگ میانگذار اسراف هشمار آنچه
 تقد میپردازی و نه آنچه وعده به آئنده میدهی . چه اگر هزار
 هزار درهم بسنجی [و بدهی] و شمیران را بدست بیاری باز سود
 برده ای . من این فصل دراز بیوردم زیرا اگر خروار ها کاغذ
 بنگارم باز کوتاهی و فروگذاری کرده ام و خدای بهترین کارساز
 است . آری آقای من اثر تو در بزرگواری بسیار و نام تو
 بزرگ است و سخن تو همچون باغ است که باران سحری
 دیده و صبا در آنجا بوزش در آمده . ولی ستاره همچون
 آفتاب نیست و ماه همچون بامداد نیست شمیران نیز همچون

(۲۶) مقصود رکن الدوله است . (۲۷) شگفت است که در تاریخها نام و

نشانی از این خویشوندی وهسودان با عمادالدوله نیست .

جناشك (۲۸) بیست . هرگاه که این دز را بدست آری هرآینه
شکوهی بدست آورده ای که هرگز تا بود نشود تا آنکه که آسمان اثر
ستارها را تا بود سازد و خداوند مرا بس و بهترین وکیل است .

ملحق سوم

دو شرح از ابن حوقل در باره مالیات آذربایگان و ارن و
ارمنستان و شهریاران بومی این ولایتها که باجگزار سالار مرزبان
بودند ترجمه نموده ایم . چون کتب ابن حوقل کمیاب است و برخی
عبارات او که خالی از ابهام نبوده و ترجمه بمعنی کرده به دست
معنی دیگر نیز فهمید اینست که عین عربی آن شرحها را در پنج
می آوریم :

۱ - ان هذه الخبیر کان فی مملکت و سعادت لهم من فخره
و ضیاع و قلاع نفیسه و خبیر و کرع و کات لحو لهم و سعادت
و کات لهم خبیر فرها و بغل ثعینات و قینت ... و کان
هؤلاء المملوک علیهم ضرائب قائمة و اورزهم جمع فی کل سنة فی
مملکت آذربایجان سهله لا تانقطع ولا تنوع و کان در باب هذه المملوک
الذین هم مملوک الاضراف فی ضلعة مملکت آذربایجان و در نهایت و ترین
برضی منهم این بی تسج باقیال و باخذ و باخذه منهم بی
سبب الهدیه فلما صدرت لی امرزین بن محمد بن ... و معروف
بسالار جمع فی دورین و عیبها فی قورین و اورزهم بخسب
علی مراقبه و بقریه و من کبر مملوکهم فی وقتها هم شروشه

(۲۸) چندست نزی در آنگون بوده معصوم بیست و سی ... در ...

محمد بن احمد الازدي و ملك الابخاز من بعده و اليه ملك
يتصل ببعض جبال القفق و نواحيه يعرف بالابخاز شاه و اليه الصناري
المعروف بساخريز و هو نصراني في دينه كابن الديراني الملك
على لوزان و وان و وسطان و ساين بمجمل كل ملك من
هؤلاء به عليه و ما يلزمه من المال والضريبة عند ذكر ارتفاع
آذويجن . (١)

٢ - فاما حالها التي ادركتها عليها و كانت به فان جباياتها
و ضرائبها على ملوك اطرافها تعرب عن حالها و تدل على حقيقة
وصفها و ان كانت تزيد و تنقص في بعض الاوقات . و من اوسط
ما جيت و عند ما رفعت في سنة ٣٤٤ و قد ولي موافقتها ابو القاسم
علي بن جعفر صاحب زمام ابي القاسم يوسف بن ابي الساج و من بعده
المسلار و هو امرزيان بن محمد بن مسافر فوافق محمد بن احمد
الازدي صاحب شروانشاه و ملكها على الف الف درهم و دخل في
موافقته سحاس صاحب شكى المعروف ببني عبد الملك و وافق
ساخريز المعروف بس سوارزة صاحب لربع على ثلثمائة الف درهم
و اذف و صاحب جزن و سفيان بن موسى على مائتي الف
درهم و اقسام اويذوري صاحب ويذور على خمسين الف دينار
و اذف و بهلبيجاء بن الرواد عن نواحيه باهر و ورزقان على
خمسين الف دينار و اذف و اقسام الخيزاني عن نواحيه و بقايا
كانت عليه على اربعة لاف الف درهم فرام النقصان و ثقل بالمسألة
فزيد على موافقته تبرم بفضله ثلثمائة الف درهم و مائة ثوب ديباج

رومی و الزم بنی الدیرانی حسب ما کانت موافقاتهم فی کل سنة
 مائة الف درهم و ترکها لهم لأربع سنين لانهم دفعوا لیه ديسم بن
 سادلوويه و كان قد استجار لهم و وافق بنی سابط عن نوحیهم من
 ارمنية الداخلة على الفی الف درهم و وافق سبخاریب صاحب
 خجین على مائة الف درهم و کرع و لضافت بخمسين الف درهم
 قبلت الموافقة عن عين و ورق و توايح و اطاف من بغل و دروب
 و حلی عشرة لاف الف درهم و خرج النواحي من آذربيجان و
 ارمنية و الرانين و حوالیه و وجوه موله و جميع مراقبه خمس
 مائة الف دينار . (۲)

منحق چهارم

در متن در دو جا سهو روی داده در پنج تصحیح که هر دو از
 نخست در صفحه ۴۸ در بده و بودن پس محمد کنکری و کنیه
 او « ابو منصور » نگاشته به : « و نخستین کسی از دیلمان است
 که کنیه معروف میشود » بجای بن هبرت بستی اوئیه « و
 نخستین کسی از خندان خود است که بکنیه معروف می شود » زیرا
 برخی از دیلمان زمان کان کاکمی و وشمگیر زور پیش از و هسودن
 بکنیه معروف شده بودند .

دو در حشید صفحه ۶۰ در باره غنایق پسر دیردیق رجودی
 نوشته به : « تاریخچه ی ارمنی او را غنایق ستمگر بنامند »

(۲) ص ۲۵۴ ، ۲۵۵ . بن توضیح در باره ساس پسر رومی

حاجت این کتاب این حوقل و ساس را قید کرده و در جواب
 اکنون را دسترسی به ساس آن کتاب در باره ساس پسر رومی

اشتباه است . زیرا غانغیق ستمگر با غاصب **Գաղիկ Բռնաւոր**

جز این غانغیق بوده . این غانغیق او را کشته پادشاهی یافت بتفصیلی

که در ذریخهای ارمنی نگاشته اند .



فہرست نامہا و جایہا

	الف
ابن اسعد بن جیح ۲۷۰۵ - ۳۱۰۳۱	آباس ۹۶، ۹۵
ابن حوقل ۹۹۰۵۷ - ۱۰۷۰۱۱۹	آبوتلوف (ارداب)
۱۳۵	آدوم پسر کرکین ۶۳
ابن عیید (اواعص) ۱۱۶ - ۱۱۷	آذربایگان ۳۱۱، ۳۱۰، ۱۲۰، ۸۰، ۳۸، ۳۵
۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۵	آذری ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۲۹، ۵۵ - ۱۲۶
ابن قتیہ عطاہی ۱۳	۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۱
ابن مکتوبہ ۳۹، ۵۷، ۶۲، ۷۱	آزجروی، زحر و بن ۱۰۵، ۶۵
۷۲، ۷۵، ۷۸، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۱	آسوغیٹ ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۴
۹۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹	آشود ۹۶، ۱۰۵، ۱۲۱
۱۲۱ - ۱۲۳	آق قوولوب ح
۱۸، ۲۸، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۴	آموت ۳۰۱، ۴۰۰، ۵۴، ۱۳۱
۴۵، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۱۱۰ - ۱۱۳	آن ککک (ککک -) ۱۳۰، ۱۳۱
۱۳۱	آمن ۳۰، ۳۱
و حقدار (حدہ سر سہ)	آی ۱۰۶، ۱۲۱
بواسس - بر حنی ۹۲	اخبار ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۶
واجیب احمد سر سہ - ۱۳۵	اخر سہ ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۶
اوندب صحنی ۱۵، ۱۵	ارامہ سر سہ ۹۰، ۹۱، ۹۴
بودف میر گرجس ۱۲۲ - ۱۲۴	ارامہ بن عبدہ عنوی ۲۰
وسہ (ترسہ) ۹۷	ارامہ - مرز ککری ۴۹، ۵۴
اوسعد آوہی ۲۴	ارامہ سر سہ - ساری ۴۴، ۱۰۷
و سور سہ تی ۴۳	۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۱، ۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸
بوسجج اوریر () ۱۲۵	الام ۱۵
وعد مددا حدہ () ۱۰۱، ۱۰۴	ابن ابیر ۱۳، ۳۷، ۴۰، ۴۰، ۵۰، ۵۲، ۶۳
و عدس سر سہ ۲	
و عیسر رکی سہ ۱۱۶	

۱۱۵ - ۱۰۸ - ۹۶ - ۹۵ - ۸۸

اردشیر بابکان ب د

ارس ۹۸ - ۸۷ - ۶۰

ارمنستان ۰۵۵ - ۴۴ - ۳۹ - ۳۸ - ۹

۷۹ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۶ - ۶۴ - ۶۲ - ۵۷

۰۹۵ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۱۹ - ۱۱۵

۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴

ارمن ، ارمنیان ۱۰۳ - ۷۲ - ۶۲

ارونا ۱۲۷ - ۳۹ - ۶

ارومی ۱۱۱ - ۱۰۹

ازد (عشیره تازی) ۱۰۳

استهبد موغان (سر داوله)

اسنخر ۱۰۴

اسنخری ۷۴ - ۲۴

اسحس ۱۳۶ - ۱۰۳ - ۱۰۱

اسحق بن عیسی (المستعیر بناته) ۱۱۰ -

۱۱۲

اسفار سر شبرویه ۴۱ - ۴۰ - ۳۶ - ۳۲

اسفید روز (سفید رود)

اسفندیار ۸

اسکندر رومی د

اسماعیل (شاه صفوی) ج

اسماعیل سامانی ۳۱ - ۳۰

اسماعیل سر وهسودان کینگری ۰۴۴

۱۱۵ - ۱۱۳ - ۴۹

استکانیان ۲

اعشی همدانی (شاهر تازی) ۱۸

افشین (بخیزر سر کاوس) ۱۵

ابوعی سر سینا ۵۰

ابوالفتح سر عبید ۱۲۹ - ۱۲۵

ابوالخروج اموی ۲۱ - ۱۸ - ۵

ابوالخوارس دیسی د

ابوالقاسم خیزانی ۱۳۶ - ۱۰۵ - ۱۰۱

ابوالقاسم وینوری ۱۳۶ - ۱۰۵ - ۱۰۱

ابواندلس (علی سر جعفر) وزیر

ابو کالبجار د

ابو یحیی ، د شاه دیلم ۲۶

ابومنصور سر المکنفی ۷۹

ابومنصور وهسودان ۱۳۷ - ۴۸

ابوالهیجه روادی (حسین سر محمد)

۰۱۲۰ - ۱۱۴ - ۱۰۵ - ۱۰۱ - ۶۸

۱۳۶ - ۱۲۳ - ۱۲۱

ابوالهیجه نوه سالار ۱۳۱ - ۱۱۷ -

۱۳۹ - ۱۲۵

بابکان ۱۱۹

بار (ولگا)

احمد سر اسماعیل سامانی ۳۰

احمد سر یویه (معز الدوله)

احمد سر سیاه ۳۴

احمد سر عبدالله وزیر ۸۸ - ۸۷ - ۶۷

احمد بن عیسی ۲۸ - ۲۷

ایران ۰۵۷ - ۵۵ - ۴۴ - ۳۹ - ۳۸ - ۹

- ۸۷ - ۸۳ - ۸۱ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۱ - ۷۰

۰۱۳۵ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۱۰۷ - ۹۹ - ۹۰

۱۳۷

زردیر ۰۸۶ - ۷۰ - ۶۷ - ۶۰ - ۵۹ -

افشین (محمد سرابی الساج)

بصره ۳۰۰۱۴

اقلیس (قیسم) ۱۹۰۱۵

بهنیوس دانشمند یونانی ۱

البرز ۵۴۰۴

نقاد ب، د، ن، ۴۱، ۴۶، ۲۸، ۳۵،

امیر امیران دسی ۵۴۰۵۳۰۳۷

۵۶، ۵۷، ۶۶، ۷۹، ۸۴، ۹۲، ۹۶،

انماق ۱۵

۹۷، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۴،

انوشدادان دز ۳۱

بلاذری ۳، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۱،

اهر ۱۳۶۰۱۰۱۰۶۸

۲۶، ۱۰۲، ۱۰۵،

اوخدیق ۱۲۳

بهرام گور ۱۰۳

اودی ۱۰۴

بومج ۱۵

اوزان ۹، ۲۷

ویبیت ج ۰، ۷۰، ۲۲، ۳۱،

اولیاء الله کسی ج ۰، ۲۳،

یپهنی ۵۱، ۵۲،

ایران شهر د

با

باء

زس ۳۸۰۸، ۵۷، ۱۳۵،

بحر زین کمر د

زس ج

باکو ۷۲

رفسور برتون ج

بکرتوین ۶۵، ۱۰۵، ۱۰۶،

ریجن خور

بیت ۶۰

سر تاو - اسیب - موس ۱، ۲،

بیر ۴، ۱۱، ۱۳، ۲۲،

سر شعرب ۳، ۴

بجکه رکی ۲۳، ۲۲، ۲۴،

سر که کو اینه دیو

بهران د

بسطور ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲،

بیراه بن عرب ۱۱، ۱۷،

سر -

بیرده ۷۰، ۸۱، ۹۵، ۹۶،

بیرکین ۳۱

ر ۳، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵،

برواب ۲۴

۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶،

بروگرد ۲۲

۱۳، ۱۴،

برسی ۱۹

تربت ا ر کت ب س د ه ۱، ۲،

بزر جیر ۵۳

۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲
 جسان یسر شرمزن ۶۶، ۶۸، ۸۶
 ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱
 جعفر یسر شکوه ۷۷، ۸۰
 جلال الدوله دلمی د
 جاسد ۱۳۲، ۱۳۳

چیم

۳، ۹، ۲۷، ۲۹، ۳۲

ح

حده ابرو ۵

حامت ۱۹

حاج ن یوسف ۱۲ - ۱۲، ۱۸

حسن بن احمد کوکی ۲۷ - ۲۸

حسن پسر احمد یسر حو، (ابوعلی) ۳۹

۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۱۳۰، ۱۳۳

حسن یسر یویه (زکن الدوله)

حسن بن زید (داعی کیر) ۲۶ - ۲۹، ۷۱

حسن بن علی (امام) ۲۰

حسن بن علی (صحر کیر) ۳ - ۳۰، ۳۴

حسن یسر فیروزان ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۸۴

حسن بن هاسم علوی ۳۴

حسن بن هبانه حمدای (صرا بوا)

حسن بن محمد مهلی ۶۶، ۶۸

حسین خاده ۲۵

حسین یسر سعید حمدای ۶۳، ۷۷، ۷۸

۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲

۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۶، ۵۵، ۸۰

۱۰۵

۴، ۱۱، ۱۲، ۳۱

۶۵ - ۶۸، ۱۲۰

۵۰۲، تورست

۶، رگه

۸۹، ی، راب

۹۱ - ۹۳، توت

۸۰ - ۸۲، امیر الامراء

مور کورگای

چیم

ح - (عرق عجم)

حیراب ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۳۶

۱۵۰، ۲۳، ۲۴، ۳۶

۳۸، ۱۲۲، ۱۳۰

۲۱، ۲۵، ح - بن

۱۳۷

۲۵، ۳۶، ح - بن

۱۳۷

۲۷ - ۳۶، ح - بن

۲۵، ۲۷، ۱۲۷

۴۴، ح - بن

۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۳۹

۱۳۱، ۱۳۲

۵۲، ح - بن

۲۳، ۲۴

۴۹، ح - بن

دال

دارن بیج ۳۳۰
 دارمستر بیج
 داعی کبیر (حسن بن زب)
 داعی صغیر (محمد بن زید)
 داعقن ۸۵
 دبیل (دوبل) ۱۲۴۰۱۲۳۰۱۰۹۰۹۴
 دربند ۱۰۶۱۰۳۰۹۷۰۶۷۰۹۰۴۰
 دریی هم ب
 دستی ۱۲۰۱۱۰۸
 دیو- (دیوند) ۳۵۰۲۱۰۱۴
 دقیقی ۸۵
 دارریعه ۶۲
 دریق ارجوی ۱۰۵ ۹۸۰۹۵۰۶۵
 دسب ۴۳ ۸۱۰۸۰۰۷۰۰۵۷
 ۱۰۳۰۹۸ - ۹۴۰۹۰۰۸۸۰۸۷
 دیدن (دیمن) (شهری و شریانی) ۳
 دیمنستان (دیو بردگی شورور) ۳

را

رافع سر هر م ۳۰۰۲۹
 ربع ان حید ۱۲
 رسته ا- حیدلار ۱
 رس- رس ۲
 رشت ۱
 رکن دیو- ۲۴ ۲۴ ۷۰ ۸۳ - ۸۱
 ۱۳۲ - ۱۱۶

حسین صاحب فتح ۲۰
 حسین بن علی (امام) ۱۲۰۵
 حسین نسر محمد نسر رواد ۱۱۴
 حلب ۹۷
 حمدالله مستوفی ۵۰۰۳۱
 حمدانی، حمدایات ۸۱۰۷۹
 حیدر نسر و هسودان ۱۲۸۰۴۹

خا

خاجین ۱۰۶۰۱۰۲
 خادات موه ۶۳
 خراسان ۰۵۱۰۳۸۰۲۹۰۱۴۰۹۰۸
 ۱۱۶۰۸۸۰۷۵۰۷۴۰۵۴
 خراسویه ۰۹۱۰۹۰۰۴۳۰۳۹۰۳۳
 ۱۲۷
 خرد (دربا) ۸۳۰۷۲ - ۷۰۰۱
 خرد (مردم) ۸۳۰۸۱۰۷۰
 خسرو بیروز ۱۲۷۰۴۰۰۳۶۰۳۴
 حجاج فارس ۴
 خدسه ۵۰
 خندان ۵۳
 خواند مر ۵
 خوارزمشاهان ح
 خورسان ۵۷۰۳۸
 خونج (کاغذ کمان) ۶۱
 خورشید (اسطیبه) ۹
 خیزان ۱۰۵۰۱۰۱

سیاهان د ۵۲۰۳۸۰۳۴۰۳۳۰۸۰۵
 ۸۹۰۸۶۰۷۴۰۵۷
 سرجهان ۵۲-۵۰
 سعد بن ابی وقاص ۱۱
 سعید بن ابی العاصی ۱۲
 سفیان (۴) بن موسی ۱۰۴۰۱۰۱
 ۱۳۶۰۱۰۵
 سفیدرود ۱۳۴۰۱۳۲۰۳۴
 سلحوقیان ب ح ۱۱۹۰۳۱
 سندس ۹۸۰۸۰
 سیران (سیران)
 سیر - ۹۵۰۸۹۰۸۶
 سندد باکراتوی ۱۰۵۰۱۰۲۰۹۵
 سنغاریب (حکمران خاجین) ۱۰۲
 ۱۳۷۰۱۰۶
 سنغاریب سناری ۱۰۳۰۱۰۱۰۱۰۰
 ۱۳۶
 سنغاریب آسوری ۱۰۳
 سنکریه (سنغاریب) ۱۰۳
 سهرورد ۴۹۰۴۵۰۴۴۰۳۹۰۳۸
 ۱۳۱۰۵۰
 سیحوت ب
 سینان ۵۴۰۳۸
 سیسگان ۸۷
 سیف الدواہ حیدای ۹۷

شین

شاه رود ۵۳۰۳۷

روادان ۱۲۰۰۵۶
 رود بار ۲۴۰۱
 روسیان ۸۲۰۷۰
 روم رومیان ۱۰۴۰۱۰۱۰۷۵۰۷۲
 ۱۰۶
 ری ۸۰۱-۱۲۰۱۷۰۱۸۰۲۱
 ۲۳۰۲۵-۲۸۰۳۴-۳۸۰۵۲
 ۸۲-۸۹۰۹۷۰۱۱۶۰۱۲۴
 رویان (کجور) ۱۴۰۹

زا

زکدن ۱-۲۴۰۲۸۰۳۹۰۴۴
 ۴۵۰۴۹۰۵۰۰۵۷۰۶۱۰۸۵۰۹۵
 زنبان ۱۳۱
 زوزن ۱۰۰
 زندیان ج
 زیاریان یا ۷۰۷۰۲۳۰۳۸۰۴۴

سین

سندیان ب ۱۰-۲۳۰۵
 سلارین یا ۳۸۰۳۸۰۵۵۰۵۶۰۱۰۵
 ۱۲۰-۱۲۲۰۱۲۴۰۱۲۶۰۱۲۷
 ۱۲۹
 ساوک ۴۳۰۵۵۰۶۳۰۶۵۰۷۷
 ۱۲۸
 سالیان ج ۳۰-۳۲۰۳۲۰۶۳۰۸۴
 ۸۸۰۸۵
 سود

مصعب الدوله ۱۲۵

طا

ضاره (ازم) ۵۱-۵۳

طالقن ۱۳ ۲۹

طهران ج

ضبرسران ۷۶

ضبرستان ۴۱-۱۳-۱۰-۹-۵-۴

۲۶-۲۹-۲۶-۲۵-۲۲

ضری ۲۹-۲۵-۲۱-۱۲-۸

ضرم (ازم) ۱۳۴-۳۶

ضربث ۵۴-۵۳-۳۸

ظا

ظهير لعین (سید) ۳۱-۲

عین

عبس (شاه) ح

عبسین ۳۳-۲۲-۲۰-۱۰

عبد بن نصح ۱۸

عبد بن محسن ۲۵

عبد بن سرحدشاه ۲۵

عبد بن عربز ۲۷

عبد الله سیدی ۳۱-۳۰

عبد صفت ۱۰۳

عبد بن ابو محمد (ازم) ۱۶۰-۱۰۵

عبد بن عمر آ

عبد بن ربه ۱۳۰-۶

شادیان با ۱۲۱

سروات ۱۰۱۰۵

شرواناه ، شرواناهت ۱۰۰۰۰

۱۳۶-۱۳۵-۱۰۳-۱۰۱

شروان پسر مشکى ۱۱۵-۱۱۳

شروان پسر قرن ۲۵

شكى ۱۳۶-۱۰۳-۱۰۱

شیران (ازم) ۵۳-۲۸-۴۴-۳۹

۱۳۴-۱۳۰

شیران (تهران) ۸۹

شیران (اران) ۸۹

شیرم (هرات) ۸۹

شیره (ساوه) ۸۹

شهرزور ۳

شهبروز پسر کردو ۸۶

شیراز د

شیر اسفاز ۹۴-۹۰

شیرز ۲۶-۲۵

شیان (شیره - ری) ۱۰۳

شیگان (در) ۸۷

صاد

صائن قلعه ۵۰

صاحب سرحد ۱۳۲-۱۳۰-۲۸-۲۰

صفار بن ح

صفویان ح

صفی (شاه) ع

صهاربان ۱۰۴

فا

فراآت س ۴
 فرخان (استهدید ضبرسدن) ۹
 فرخان (زینندی) ۸
 فرانسه ۶
 فردوسی ۸۵
 فخر الدوله دیلمی ۴۸ - ۱۲۵۰۵۰
 ۱۲۲ - ۱۳۰ - ۱۲۶
 فخرالدین اسعد گرگانی ۳
 فضل بصر جعفر حمدادی ۹۴
 فضنون شدادی د
 فولاذ ۱۲۹ - ۱۲۵
 فیروزان ۳۰
 فیروزکوه ۱۹

قاف

قاجاریان ج
 قدسیه ۱۷۰۸
 قارس ۱۴۳ - ۱۰۶
 قاسم بن علی ۲۸ - ۲۷
 قدرخان ج
 قراپاغ ۱۰۶
 قراقویولمویان ج
 قرمطین ۵۸ - ۵۷
 قزوین ۱ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۴ - ۲۷ - ۲۹
 ۳۵ - ۴۰ - ۵۷ - ۵۸ - ۹۴ - ۱۳۱ - ۱۳۳
 قفقاز ۴ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۶ - ۱۳۶

عبدن خلیفه ۱۲

عراق س ۱۲۰ - ۲۲ - ۳۸ - ۴۳ - ۷۴
 ۱۱۱
 عراق عجم ۲۱ - ۱۹ - ۱۵ - ۱۰ - ۶
 عروة بن زید ۱۷ - ۱۱
 عضد الدوله ۱۲۹ - ۱۲۵ - ۴۶ - ۴۵
 علاء الدوله د ۵۳ - ۵۲
 علی ابن ایضاب (امام) ۲۰ - ۱۲
 علی بصر جعفر (ابوالقاسم) ۶۸ - ۶۴
 ۱۳۶ - ۱۰۱
 علی بصر فضل ۸۷ - ۸۶ - ۶۴
 علی بصر جواتقوله ۸۴
 علی بصر و مسودان ۱۲۷ - ۲۰ - ۳۳
 عماد الدوله (علی) ۱۳۱ - ۸۵ - ۸۳
 ۱۲۴

عمر خلیفه ۱۲ - ۱۱ - ۸

عمر بن سعد ۱۲ - ۵

عمر بن عبد العزیز ۱۴ - ۱۳

عمر بصر هلاک ۱۴ - ۹

عمر بصر ع ۱۳

عبدی بصر ز ج

غین

غالبق ارحرونی ۱۳۸ - ۱۰۰ - ۶۷ - ۶۵

غالبق سکر ۱۳۸ - ۶۰

غ ۹۵

غ ۱ ج

غردون ج

لهزمین ۱۹
 لواری (رود) ۴
 لیلی سر نعمان دیلمی ۴۲
 مسیم
 ماد ۱
 مازیار سرفارن ۲۶
 مازندران ۷۱۰۷۰۰۲۶۰۴۰۳
 ماکان ۱۳۷۰۵۸۰۳۸۰۳۲۰۳۰
 مالک سر مسافر ۱۳۸۰۴۳
 مأمون خلیفه ۲۶۰۹۵
 مانادر پسر چستان ۱۲۹۰۱۲۵
 مبرد ۱۹
 منشی (شاعر تزی) ۱۱۵۰۴۵
 المنقی خلیفه ۷۹
 مجد الدواه دیسی د ۵۰۰۲۴
 محمد میرزا صفوی ز
 محمد سیه (سلطان) ز
 محمد بن ابی سبزه ۱۴۰۱۳
 محمد بن ابی العباس عسوی ۱۴
 محمد بن ابی السج ۱۰۵۰۵۶
 محمد بن احمد (عیمی)
 محمد بن احمد اردی ۱۳۶۰۱۰۱۰۱۰۰
 محمد بن زید (دعی صغیر) ۳۰۰۲۹
 محمد بن زکری رازی ۳۶
 محمد بن عبدالله (عس رکب) ۲۰
 محمد بن فضل قزوینی ۲۸
 محمد بن مسافر ۴۳۰۳۵۰۳۳ - ۴۰۰۳۶

قوس ۲۱
 قبول ۱۹
 کاف
 کاکمی (پدر ماکان) ۳۰
 کثیر بن شهاب ۱۸۰۱۱
 کجور (رویان)
 کر (رود) ۷۸۰۷۲
 کر بلا ۱۲۰۵
 کردان هدایانی ۸۰۰۷۷
 کرمان د ۳۸
 کرماشاه د
 کلاز ۹
 کنکریان یا ۳۶۰۴۰ - ۴۹۰۴۰ - ۵۵۰
 ۱۳۳۰۱۳۰۰۱۲۸۰۱۲۷
 کوفه ۱۴۰۱۱
 کبخر و ۱۲۹۰۱۲۵۰۱۰۸۰۱۰۷
 گاف
 گرگان د ۷۰۰۳۸۰۳۶۰۳۲ - ۲۹۰۲۱۰۵
 گرجان، گرجستان ۱۲۴۰۱۲۲۰۱۰۴
 کیل کبا ۲۹
 گنجه د
 لام
 لارز (لاریجان) ۲۶۰۲۵
 لامیجان ۱
 لشکری سر مردی ۶۲-۵۸۰۴۳۰۳۹
 لشکرسان پسر لشکری ۸۰۰۶۳۰۶۲